

ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران

رضا بیگدلو*

E-mail: bigdelor@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۸

چکیده

تاریخ‌نگاری جدید ایرانی به شدت تحت تأثیر گفتمان ناسیونالیستی است. در بازتعریف هویت جدید ایرانی در دوره قاجار و پهلوی، این تاریخ‌نگاری تأثیرات عمده‌ای در صورت‌بندی هویت جدید ایرانی برجای گذاشته است. دولت پهلوی به عنوان یک دولت شبه‌مدرن در تولید و بهره‌برداری از این متون تاریخی اهتمام جدی از خود نشان می‌داد. این پژوهش با نگاهی به برساخته شدن هویت و با روشی تاریخی - تحلیلی در صدد است، چرایی ناسیونالیستی بودن اکثر متون تاریخ‌نگاری جدید ایرانی و مهم‌ترین مؤلفه‌های آن را بررسی و تحلیل کند. یافته‌های پژوهش بر آن است که متون تاریخ‌نگاری جدید ایرانی تحت تأثیر گفتمان ناسیونالیستی و در پاسخ به نیازهای سیاسی و اجتماعی خاصی تولید شده است. تأثیرپذیری از مدرنیزاسیون، نژادگرایی، شرق‌شناسی، اسلام‌ستیزی، غرب‌گرایی و شخصیت‌محوری از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی است که در برسازای هویت جدید ایرانی در دوره قاجار و پهلوی کاملاً آشکار است.

کلید واژه‌ها: تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، هویت، نژادگرایی،

شرق‌شناسی، اروپامحوری.

مقدمه و طرح مسأله

در عصر مدرن پدیده دولت - ملت یک چارچوب ضروری برای تمام فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شده است (سیلز، ۱۹۹۳: ۳). ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم به مثابه مجموعه نمادها و عقایدی تعریف گردیده که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود می‌آورد و وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت - ملت می‌کند. ملی‌گرایی همگام با پیدایش دولت ملی پا به عرصه حیات گذاشت. چند تحول عمده در اروپا، در زمینه‌سازی برای ناسیونالیسم ایفای نقش کردند. اول گسترش شهرها و رشد طبقه بورژوا که با تضعیف فئودالیسم، به استقرار پادشاهان در مناطق مختلف اروپا یاری رساند. دوم نهضت اصلاح دینی، منجر به سر برآوردن کلیساهای ملی به همراه سرزمین و حاکمیتی مشخص شد. سوم این که با تحکیم اقتدار دولت مطلقه، بورژوازی به منظور رهایی از قید و بندهای آن این اندیشه را گسترش داد که حاکمیت نه از آن فرد، که متعلق به ملت است (وینسنت، ۱۳۷۱: ۵۱). از مهم‌ترین کارکردهای ناسیونالیسم، القای یک هویت جمعی به نام هویت ملی است که افراد یک جامعه را به سهمیم بودن در یک هویت ویژه فرا می‌خواند که بر سایر هویت‌ها اعم از هویت‌های طبقاتی، خانوادگی و منطقه‌ای مقدم است. این هویت مبنای عمده همبستگی در عصر مدرن به شمار می‌رود. از دیگر کارکردهای ناسیونالیسم مشروعیت‌بخشی برای دولت‌های مدرن است. زیرا مشروعیت برآمده از ناسیونالیسم برخلاف مشروعیت‌های دینی، قایل به این معنی است که بشریت به ملت‌های متعددی تقسیم شده و تنها نوع مشروع حکومت، حکومت ملت بر خویش است. به خاطر این ویژگی مشروعیت‌بخشی ملت در حکومت است که در ناسیونالیسم مشارکت مردم در امور سیاسی و ایجاد حاکمیت ملی از اهمیت بسزایی برخوردار است. زیرا در دولت‌های مدرن برخلاف دولت‌های سنتی حاکمیت آشکارا از آن ملت دانسته شده است (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۱۳ و داوری، ۱۳۶۵: ۱۶). با پیدایش دولت‌های ملی بود که ساخت‌های سیاسی قبل و هویت‌های جمعی ناشی از آنها با بحران روبه‌رو شده و موجب شکل‌گیری مفهوم جدیدی از هویت جمعی شد. از این‌جا بود که بحث هویت ملی به‌عنوان مبحثی فرهنگی - اجتماعی، با نگرش آگاهانه در سطح وسیعی گسترش یافت. عمده‌ترین ابزار ناسیونالیسم در هویت‌پردازی تاریخ‌نگاری است. در عصر جدید مورخانی که تواریخ ملی را روایت می‌کنند، در ایجاد و دگرگون ساختن هویت ملی نقش عمده‌ای دارند. آنها با پرده‌برداری و بازسازی گذشته ملت‌ها در شکل دادن به صورت‌بندی‌های جدید

هویت ملی نقش اساسی ایفا می‌کنند. به‌طور کلی تاریخ‌نگاری در دوران مدرن در مقایسه با دوران پیش از آن در سه مورد، یعنی موضوع، روش و هدف دچار دگرگونی شد. در حالی که در دوران پیشامدرن عمدتاً موضوع تاریخ‌نگاری حول مسائل نظامی و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی بود، در عصر حاضر بسیاری از مسائل فرهنگی و اجتماعی و طبقات فرودست به موضوعات مطالعه تاریخ تبدیل شده است. در باب روش هم به جای تکیه مورخان بر کتاب‌ها و حافظه شفاهی، به بسیاری از علوم کمکی و اسناد و روش‌های تحلیلی و تفسیری روی آورده شده است. در مورد هدف نیز چنین می‌نماید که در پارادایم فکری پیشامدرن، مقصود فیلسوف و دانشمند از هر سنجی رسیدن به حقیقت و نشان دان تفسیری حقیقی از پدیده‌ها در خدمت اهداف متعالی بود. اما سیر اندیشه در غرب با ظهور اندیشمندانی چون فرانسیس بیکن و توجه به استفاده عملی از علوم دچار دگرگونی شد. از این زمان به بعد هدف علوم نه فقط دست یافتن بر حقیقت که تسلط بر طبیعت گردید. به تبع سایر علوم، تاریخ‌نگاری هم به جای دادن پند و اندرز و عبرت گرفتن از حوادث در خدمت اهداف و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی قرار گرفت (وسمه‌گر، ۱۳۹۰: ۲۸). از دوران سلطنت ناصرالدین شاه تاریخ‌نگاری اروپایی به طرق مختلف هم در روش و هم در بینش، تاریخ‌نگاری سنتی ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد. شکست ایرانیان از روسیه و پی‌جویی علت عقب‌ماندگی، ترجمه آثاری از تاریخ‌نگاری‌های اروپایی، کشفیات باستان‌شناسی و کتیبه‌خوانی و نیز ایجاد مدارس چون دارالفنون در توجه ایرانیان به تاریخ‌نگاری جدید بسیار مؤثر بود (آدمیت، ۱۹۷۱: ۱۳۶). بدین ترتیب در اواخر دوران قاجار و دوره پهلوی تحت تأثیر اصول تاریخ‌نگاری جدید اروپایی سه رویکرد را در حوزه تاریخ‌نگاری جدید ایران از یکدیگر می‌توان تفکیک کرد. یک رویکرد، که عمده‌ترین و تا چندین دهه مسلط‌ترین آنها بوده است. - متأثر از ناسیونالیسم است و برون‌داد آن یک نوع تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی معطوف به کارکردهایی است که برای دولت - ملت مورد نیاز است. رویکرد دیگر متأثر از فضای چپ و کمونیسم است. رویکرد کمونیستی به تاریخ‌نگاری که از دوران مشروطه می‌توان رد پای آن پیدا کرد، بعدها، به‌ویژه در فضای خارج از چارچوب رسمی حکومت پهلوی، فعالانه وارد عمل شد و عمدتاً از بلوک شرق و اتحاد شوروی سابق تغذیه می‌کرد. رویکرد سوم جریانی است که متأثر از فضای فرهنگ اسلامی و در تقابل با دو رویکرد گذشته، اسلام را به عنوان موضوع مطالعات و محور تحولات سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهد. این رویکرد از دههٔ چهل

شمسی و توسط کسانی چون دکتر شریعتی و شهید مطهری که از چهره های شاخص این رویکرد هستند، مطرح شد (رحمانیان، ۱۳۸۹: ۲۴). رویکرد ناسیونالیستی تاریخ‌نگاری تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم پدیدار شد. در سده های نوزده و بیست، یکی از مهم ترین اندیشه هایی که سربرآورد و به گفتمانی مسلط در اروپا و سپس در آسیا و آفریقا تبدیل شد، ناسیونالیسم بود. در ایران نیز تاریخ‌نگاری جدید به شدت تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و مؤلفه های نشات گرفته از آن بود.

سؤال های تحقیق

- ۱- چرا اکثر متون تاریخ‌نگاری جدید ایران تحت تأثیر گفتمان ناسیونالیستی قرار دارد؟
- ۲- مهم ترین مؤلفه های تأثیرگذار بر تاریخ‌نگاری جدید ایران کدامند و این مؤلفه ها چه تأثیری بر بازسازی هویت جدید ایرانی برجای گذاشته است؟

فرضیات تحقیق

فرضیه پژوهش بر آن است که متون تاریخ‌نگاری هر دوره تحت تأثیر گفتمان حاکم آن دوره شکل گرفته و این متون عمدتاً برای پاسخ به نیازهای فرهنگی و سیاسی خاصی پدید آمده اند. بنابراین به علت تأثیرپذیری اولین متجددین ایرانی از اندیشه ناسیونالیسم و نیز مسائل و معضلات داخلی عمده ای چون نفوذ و سلطه استعمار، سلطه سنگین استبداد و وجود هویت های پراکنده موجب گردید که اولین متجددین و روشنفکران ایرانی، ناسیونالیسم را مهم ترین ابزار برای رفع مشکلات و ساختن ایران جدید بدانند. و به تبع آن تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به مهم ترین و مسلط ترین رویکرد در تاریخ‌نگاری جدید ایرانیان تبدیل گردد.

پیشینه پژوهش

به طور کلی درباره تاریخ‌نگاری جدید در ایران پژوهش کمی صورت گرفته است. با وجود این که در موضوع ناسیونالیسم در ایران آثار متعددی وجود دارد، اما در مورد تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی تعداد پژوهش های صورت گرفته انگشت شمار است. عباس امانت جزو معدود کسانی است که این موضوع را در دو مقاله «پورخاقان و اندیشه بازایابی تاریخ ملی ایران» و «تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی» مورد بررسی قرار داده است. سیمین فصیحی در کتاب «جریان های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی» رویکرد

برخی از مورخان ناسیونالیست را مورد ارزیابی و تحلیل قرار داده است. مهرزاد بروجردی هم در مقاله «گفتاری در باب تعبیر ملی‌گرایانه به هویت ایرانی» به چرایی تفسیر ناسیونالیستی از هویت ایرانی اشاره کرده‌اند و مقالات چندی هم درباره بازنمایی هویت از دیدگاه مورخان جدید ایرانی چون کسروی و پیرنیا در فصلنامه مطالعات ملی به نگارش درآمده است. با این حال درباره چرایی ناسیونالیستی بودن تاریخ‌نگاری جدید ایرانی و مؤلفه‌های عمده آن پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

چارچوب مفهومی

دیدگاه‌های متفاوتی در باب ملیت‌گرایی وجود دارد. اولین دیدگاه در این باره، روایت ملت‌گرایانه یا «ناسیونالیسم رمانتیک» است که ملت را پدیداری تاریخی می‌داند. این دیدگاه، هویت‌ها را پدیده‌هایی ثابت و ذاتی می‌انگارد، که ملت‌ها دارای آنها هستند و باید با پژوهش و مطالعه آنها را مورد کشف و شناسایی کرد (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۸۶). دیدگاه دوم از آن پست‌مدرن‌هاست که هویت‌ها را همواره ناخالص، مرکب، آمیخته، ناتمام، سیال، گذرا و در حال بازسازی می‌داند که به وسیله آنچه «دیگری» تصور می‌شود، تعیین و تشخیص می‌یابد. هویت یک گروه یا ملت، نه یک جوهر ثابت و قطعی است و نه از یک ساختار قطعی برخوردار است. هویت به مثابه چیزی که همواره ساخته می‌شود و می‌تواند به صورت انتقادی بازسازی شود، مورد توجه است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۳). از این نظر ملت یک پدیدار جدید است که عمر آن از سده هیجده فراتر نمی‌رود. بنابراین یک گسست تاریخی میان هویت ملی و هویت‌های پیش از آن وجود دارد. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه سومی وجود دارد که آن را روایت «تاریخی‌نگر» نام نهاده‌اند. این دیدگاه در این امر که هویت ملی زاده دنیای جدید است با دیدگاه مدرن و پست‌مدرن هم‌آواز است، اما گسست بنیادین هویت ملی ملت‌ها با هویت گذشته آنها را با استناد به شواهد تاریخی نمی‌پذیرد. این امر در مورد ملت‌هایی چون ایران که جزو ملل تاریخی هستند، بیشتر صادق است. راه حل منطقی برای تبیین مسأله، تمایز قایل شدن میان «هویت تاریخی و فرهنگی ایران» و «هویت ملی ایرانی» است. بدین معنی که هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی براساس شواهد بسیار از دوران ساسانی تدوین و به دفعات گوناگون تا سده نوزده مورد بازسازی قرار گرفته و این هویت در دو سده اخیر تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم به صورت نوینی بازسازی شده و به «هویت ملی ایرانی» تحول یافته است (اشرف، ۱۳۸۷: ۱۱۱).

همگام آشنایی ایرانیان با غرب، اندیشه ناسیونالیسم اروپایی در سده نوزدهم میلادی با اتکا به نمادهای هویت فرهنگی و تاریخی غنی موجود، از سوی اولین متجددین ایرانی پذیرش عام یافت و ناسیونالیسم به یک جریان پرتوان در بین جریان‌های فرهنگی و سیاسی تبدیل گردید. درحالی که ناسیونالیسم اروپایی در یک فرایند درون‌داد پدید آمده بود، این اندیشه در ایران با آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های غربی شکل گرفت. مهم‌ترین مروّجان اولیه ناسیونالیسم در ایران محفل کوچکی از روشنفکرانی بود که با اندیشه‌های اروپایی آشنایی یافته بودند. سفرایی چون میرزا ابوالحسن خان شیرازی و دانشجویانی چون میرزا صالح شیرازی و برخی از به اصطلاح روشنفکران چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و دیگران در اشاعه این اندیشه پیش قدم بودند. شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ایران نیز در گسترش این اندیشه بسیار مؤثر بود. در آغاز حکومت قاجاریه، وجود مجموعه‌ای از هویت‌های پراکنده از جمله هویت محلی - منطقه‌ای، ایلی - تباری، دینی، مذهبی - فرقه‌ای و زبانی - نژادی، هویت جمعی و ملی را تهدید می‌کرد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۱). از سوی دیگر عصر قاجار میدان رخدادهای بزرگ نظامی و شکست‌های عظیم تحمیل شده بر ایران بود. جنگ‌های ایران و روس فارغ از پیامدهای سیاسی و آثار زیانبار اقتصادی، عرصه جدیدی را به لحاظ اندیشه بر روی ایرانیان در قرن نوزدهم باز کرد. جست‌وجو در علل پیروزی‌های سریع سپاهیان روس و شکست سپاهیان ایران، نخستین روزنه‌های عصر جدید را به روی دولتمردان و روشن‌بینان ایرانی عصر قاجار گشود و چشم‌انداز کاملاً بدیعی از جهان نو را در برابر آنها قرار داد. این آشنایی با واقعیت‌های دنیای جدید، ایرانیان را به بیداری ملی سوق داد. آنها در جامعه و حکومت ایران مسایلی نظیر استبداد و سلطه استعمار بر آن، عقب ماندگی تاریخی و مسایل متعددی را می‌دیدند که باید به رفع و حل آنها اقدام می‌کردند. ناسیونالیسم سلاح مهمی در نظر آنها ظاهر شد که با اتکا بر آن می‌توانستند بر این مشکلات فائق شوند. آنها این ایده اروپایی را برگرفتند و کوشیدند تا براساس آن تحولاتی در جامعه ایرانی پدید آورند. بدین ترتیب ناسیونالیسم به مهم‌ترین عنصر تشکیل دهنده گفتمان تجدد در ایران تبدیل شد و بسیاری از متجددین ایرانی را متأثر ساخت. بنابراین عجیب نیست که اولین متجددان ایرانی، اولین ناسیونالیست‌ها هم بودند (کاتم، ۱۳۷۸: سی و پنج). از دیدگاه این افراد، ایران زمانی می‌توانست به یک کشور متجدد تبدیل شود که حاکمیت ملی در آن شکل گرفته باشد و یک حکومت مبتنی بر قانون زمینه توسعه اقتصادی و اجتماعی را فراهم سازد و

از این راه ایران بتواند در مقابل سیاست های استعماری دولت‌های بزرگ مقاومت نماید (قمری، ۱۳۸۰: ۲۲).

در جریان جنبش تنباکو و به‌ویژه در آستانه انقلاب مشروطه، اندیشه ناسیونالیسم به تدریج در بین ایرانیان پدیدار گشت. گفتمان مشروطیت، در پی ساختن تعریف تازه‌ای از ملت و در نهایت ساختن دولت - ملت بود. ملت در تعریف جدیدش، دیگر، پیروان ادیان و مذاهب خاصی نبود، بلکه شامل مجموعه‌ای از آحاد شهروندان یک کشور بودند که خواهان حاکمیتی واحد و قانونمند به نام دولت بودند. به‌دنبال چنین برداشتی بود که رهبران مشروطه را «رؤسای ملت» نامیدند (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۸۳/۱). در این روایت از ناسیونالیسم، مذهب شیعه محور ملیت‌خواهی محسوب می‌شد. در نگاه پویشگران این ناسیونالیسم، وطن‌خواهی و دین‌داری درهم تنیده شده بود و در اندیشه ناسیونالیسم عناصری از پیشینه تاریخی ایران قبل و بعد از اسلام، اندیشه حاکمیت قانون و حاکمیت مردم، توسل به گفتارهای دینی و هویت فرهنگی هم‌زمان وجود داشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

روایتی دیگر از ناسیونالیسم که در دوران قاجار و سپس در دوره پهلوی در میان روشنفکران رواج یافت و به گفتمان مسلط تبدیل گردید، ناسیونالیسم رمانتیک بود. این ناسیونالیسم که اقدام به بازسازی هویت ایرانی بر مبنای دیدگاه تخیلی و احساساتی کرد، سخت تحت تأثیر مکتب رمانتیسم به منشا ملت می‌نگریست. روشنفکران ایرانی به دلایل متعدد از جمله پی‌جویی علل انحطاط ایرانیان، متحمل شدن شکست‌های متعدد از روسیه و انگلیس و تلاش برای رفع عقده‌های ناشی از این شکست‌ها، متأثر شدن از شرق‌شناسی، نظریات نژادی و دستاوردهای باستان‌شناسی و شرق‌شناسی در باب تاریخ باستانی ایران و غیره به شدت جذب ایده‌های باستان‌گرایانه شدند و از این منظر به بازسازی مفاهیم تازه هویت ملی پرداختند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۳۳). آثار پیشگامان این جریان فکری همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا و میرزا آقاخان کرمانی مملو از احساس دلتنگی به میهن باستانی، بزرگداشت اساطیر ایرانی، دین زرتشت و تکریم زرتشتیان، برتری ملیت بر دین، و فداکاری برای تمامیت ارضی و بی‌زاری از عرب و ترک به‌عنوان عاملان انحطاط تمدن ایرانی بود. درحالی‌که در دوران انقلاب مشروطه گفتمان حاکم ناسیونالیستی همگام با مذهب و نیروهای مذهبی بود، اما در سال‌های پس از مشروطیت به دلایل متعدد از جمله به سامان نرسیدن مشروطه خواهی و اندیشه حاکمیت ملی، بحران‌های سیاسی اشغال ایران توسط قدرت‌های استعمارگر و دخالت

آنها در مسائل کشور و ناکامی و سرخوردگی و عقده‌های ناشی از این شکست‌ها باعث تحول در گفتمان ناسیونالیستی ایرانیان شد. بدین ترتیب که زمینه را برای گرایش رادیکالیستی باستان‌گرا و رمانتیک در زمینه ناسیونالیسم فراهم ساخت. کانون‌هایی چون «کاوه» در برلین، «آینده» در تهران و شاعران رمانتیکی چون عارف و میرزاده عشقی از هواداران پرشور چنین گرایشی بودند. دولت پهلوی، به‌عنوان یک دولت مدرن (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۷) با بهره‌گیری از نیروی ارتش، بوروکراسی متمرکز و گسترده، ناسیونالیسم باستان‌گرا را به جزء مهمی از ایدئولوژی و سیاست رسمی خود تبدیل کرد تا از آن در جهت مشروعیت‌بخشی به کلیه سیاست‌ها و اقدامات خود در جهت نوسازی بهره‌گیرد. از سوی دیگر دوران حکومت رضاشاه، عصر سلطه ناسیونالیسم در آسیا و اروپا بود. ناسیونالیسم نه فقط در ایران توسط رضاشاه و همفکرانش، بلکه در ترکیه توسط ترک‌های جوان، در مصر توسط حزب وفد، در هند توسط حزب کنگره، در آلمان توسط حزب ناسیونال سوسیالیست، و در بسیاری از کشورهای دیگر از مسلک‌های رقیب دیگر پیش افتاده و به گفتمان غالب تبدیل شده بود (بروجردی، ۱۳۸۲: ۲۲۳). مبانی ناسیونالیسم پهلوی، که توسط کسانی چون آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی، و محافل چوین کاوه، ایرانشهر و فرنگستان ساخته و پرداخته شده بود، بر مبنای تاریخ و فرهنگ ایران باستان، نژاد آریا، و محوریت شاه در سیاست و اجتماع ایران بنا گردید. با توجه به این که دولت پهلوی دولتی بود که اقداماتش برپایه سکولاریزم و دین‌زدایی استوار بود، رضاشاه در نظر داشت از ناسیونالیسم به جای دین به‌عنوان مهم‌ترین عامل انسجام اجتماعی و سیاسی استفاده کند. اگر بپذیریم که هدف رضاشاه تجدد بود، تمرکز، روش وی شمرده می‌شد و ناسیونالیسم اندیشه‌ای بود که آنها را مشروع می‌ساخت (رودی متی، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

ناسیونالیسم و تاریخ‌نگاری

گذشته انسانی نه به مثابه چیزی تمام شده، که سازنده رکن اساسی وجود اوست. تاریخ انسانی صرفاً شرح وقایع سیاسی و اجتماعی مشخصی نیست، بلکه رسوب فرهنگی و تمدنی ویژه‌ای است که از صافی زمان عبور کرده و در وجود انسان و جامعه متبلور گردیده و شخصیت فردی و اجتماعی انسان‌ها را شکل می‌دهد (آشوری، ۱۳۷۶: ۵). از مهم‌ترین شاخصه‌های تجدد، نگرش جدید به تاریخ است. در واقع، تغییر نگاه انسان به تاریخ خود، یکی از ویژگی‌های اصلی مدرنیته محسوب می‌شود. در مقوله ملت‌سازی

بین گذشته تاریخی و هویت ملی ارتباط وثیقی برقرار است. همان‌طور که اشاره رفت، هویت‌های ملی در دوران مدرن برساخته می‌شوند. این هویت‌ها از یک طرف جنبه اجتماعی دارند، یعنی براساس پیوند میان خود و شکل‌های اجتماعی پدید می‌آیند و از سوی دیگر ثابت نیستند و در طول زمان دستخوش تغییر می‌شوند. این تحول هویتی به صورت تاریخی صورت می‌گیرد. زیرا از مشخصه‌های ملت‌های جدید هویت داشتن و تداوم تاریخی این هویت است. از این رو برای شناخت ملت‌ها باید گذشته و تداوم تاریخی آنها را بررسی کرد و مهم‌ترین ابزار برای ساختن این هویت جدید تاریخ‌نگاری است. خودآگاهی تاریخی و تعلق خاطر به گذشته، عرصه‌ای را می‌گشاید که در آن انسان دائماً در دیالوگ با گذشته تاریخی خویش است و این گفت‌وگو که انسان امروزین با گذشته خویش دارد، او را به بازیابی و درک جایگاه خویش در زمان حال قادر می‌سازد (بهرامی، ۱۳۸۱: ۳۰). اگر تاریخ‌نگاری را مطالعه روش‌هایی بدانیم که از طریق آنها مورخ به ارائه گزارش و تفسیری از وقایع و امور انسانی در گذشته می‌پردازد (کونال و سیلوریز، ۲۰۰۰: ۲۳۳). تاریخ‌نگار می‌کوشد در بستر روایت‌گری یک خاطره جمعی ایجاد کند که از طریق آن، ملت گذشته‌اش را تشخیص می‌دهد و آن را تفسیر می‌کند (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۸). از سوی دیگر اگر این امر را بپذیریم که دانش انسانی بر پایه پیش‌فرض‌های نظری استوار است که ریشه در سنت‌های جامعه دارد و دانشمندان از این منظرهای مفهومی به جهان و انسان می‌نگرند، بنابراین دخالت ارزش‌ها در معرفت امری غیرقابل انکار است (جمشیدیها و شالچی، ۱۳۸۷: ۱۷۰). مورخان هم به‌عنوان عضوی از جامعه خویش تحت تأثیر ارزش‌ها و گفتمان‌های مسلط جامعه‌ای هستند که در آن زندگی می‌کنند (کار، ۱۳۴۹: ۳۶). این امر را رویکردهای تفسیری مطالعات تاریخی بیشتر آشکار می‌کنند که متون تاریخی هر دور متأثر از منطق و نگرشی هستند که بر نظام دانایی آن دوره چیرگی داشته‌اند (جمشیدی و گرجی، ۱۳۹۱: ۲۶). با توجه به این امر که ناسیونالیسم باستان‌گرا گفتمان حاکم در بین اقشار تحصیل‌کرده از اواسط دوره قاجاریه بود، تاریخ‌نگاری مدرن ایرانی به شدت تحت تأثیر این گفتمان قرار گرفت. بنابراین این بینش باستان‌گرایانه در اندیشه مورخان عمده این دوران را باید تابعی از شرایط سیاسی و اجتماعی این دوران برشمرد (شوهانی، ۱۳۹۱: ۳۰). از سوی دیگر تاریخ‌نگاری در خدمت اندیشه ناسیونالیسم و مشروعیت‌سازی برای دولت‌های برآمده از آن، قرار گرفت. به‌طورکلی تاریخ‌نگاری از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم فرهنگی است و در روند شکل‌گیری دولت - ملت‌ها، تاریخ

نقش اساسی را داشته است. تاریخ‌نگاری همواره ابزاری فراهم می‌کرد که حکومت‌ها به کمک آن می‌توانستند ادعاهای خود را درباره گذشته، حال و آینده گسترش دهند (رایسن، ۱۳۸۹: ۲۰۴). تاریخ‌نگاری به ملت‌ها این امکان را می‌داد که خود و امکانات خود را بهتر بشناسند و به توانایی‌های خود ایمان داشته باشند. تاریخ در مقاطع حساس، سلاح اظهار وجود ملت‌هایی گردید که برای انسجام بخشی به خود و یا رهایی از یوغ بیگانه تلاش می‌کردند (یروفه‌یف، ۱۳۶۰: ۵۹). در عصر دولت - ملت، نگاه ابزاری و فایده‌گرایانه به تاریخ برای حکومت‌ها از طریق نگارش و آموزش تاریخ، بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. زیرا تاریخ با باورها و ارزش‌های ما در ارتباط است و به خاطر این که همواره خواندن تاریخ با برانگیختگی عواطف و احساسات همراه است، نه تنها باعث افزایش دانش و آگاهی می‌شود، بلکه معمولاً تغییراتی ظریف در باورها، ارزش‌ها، نگرش و فهم خواننده پدید می‌آورد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۴۸ و ۱۵۳). مورخان که تاریخ ملی را روایت می‌کنند، در ایجاد و دگرگون ساختن ذهنیت اجتماعات سیاسی موسوم به ملت‌ها سهم عمده‌ای دارند. در عصر ملت‌سازی، مورخان نقش مهمی در ایجاد آگاهی ملی، با کشف و بازسازی گذشته برعهده دارند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۲۵).

از سوی دیگر با ایجاد دولت‌های جدید براساس ناسیونالیسم محرک قوی برای تاریخ‌نگاری از سده هیجدهم پدید آمد (فراید، ۱۳۸۵: ۶۱). دولت‌های جدید می‌کوشند تا روایت‌های تاریخی را مبنای مشروعیت بخشی به مرزبندی‌های سیاسی و ادعاهای خود قرار دهند (گرگورسونی، ۱۳۸۳: ۲۷۶). در عصر ملت‌سازی روایت‌های تازه از تاریخ جانشین روایت‌های گذشته می‌شود. در همان حال که فرمانروایان، حکومت‌های جدید را در چارچوب مرزهای معین تعریف می‌کردند و به تمشیت امور دیوانی و حراست از مرزهای سرزمینی اهتمام می‌ورزیدند، تاریخ‌نگاران هم به بازسازی فضای سیاسی عصر مدد می‌رساندند و گاه با به دست دادن سلسله نسب برای حکومت‌ها، مبنای مشروعیت آنها را فراهم می‌ساختند (گرگورسونی، ۱۳۸۳: ۲۸۰). با توجه با این امر که ملی‌گرایی در هستی خویش و امدار تصویرسازی‌ها و تصورات فرهنگی است و هویت‌های ملی همواره در حال ساخته شدن هستند، تاریخ‌نگاران که روشمندتر از دیگران به بازسازی گذشته می‌پردازند، در ساختن این هویت می‌توانند نقشی اساسی ایفا کنند. به بیان هابز بام نسبت تاریخ‌نگاران به ملی‌گرایان، نسبت پرورش دهندگان خشخاش به معتادان هروئین است (بروجردی، ۱۳۸۹: ۱۴). بدین خاطر است که فرمانروایان برای تقویت حاکمیت خود و ادعاهای دولت‌هایشان همواره به حمایت از تاریخ‌نگاری دلخواه خود

و ترویج و آموزش روایت مورد نظر خود از تاریخ می‌پردازند. دولت‌ها تلاش می‌کنند، با آموزش‌های رسمی تاریخ، حس هویت ملی مورد نظر خود را ایجاد و تقویت کنند. زیرا بر این نکته واقف هستند که «کسی که تاریخ عمومی را تنظیم می‌کند، در نظارت بر نگرش عمومی موفق است.» این اهمیت فوق‌العاده تاریخ برای دولت‌ها چرایی استفاده و سوءاستفاده از تاریخ را تبیین می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۳). تاریخ‌نگاری جدید دیگر تنها معطوف به گذشته نبود، بلکه بیشتر به آینده معطوف بود. از این زمان تاریخ به ابزاری برای برانگیختن ملت در راستای اهداف روشنفکران و دولت تبدیل شد (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۵۲). میرزاآقاخان کرمانی ضمن یادآوری کارکرد هویت‌ساز تاریخ برای ملت «برای این که بدانند کیستند و از بهر چیستند» تاریخ را «قباله نجات و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قوم» می‌داند (کرمانی، ۱۳۲۶ق: ۱۲) و در انگیزه نگارش «آئینه سکندری» می‌نویسد «برای برانداختن درخت خبیث استبداد و ستم‌بارگی چنین تاریخی لازم است و هم برای احیای قوه ملیت در طبایع اهالی ایران.» (آدمیت، ۱۳۴۶: ۵۵) کسروی هم کارکردهای هویتی و سیاسی و اجتماعی تاریخ را مورد تأکید خاص قرار می‌دهد «اگر بگوییم تاریخ برای توده همچون ریشه است برای یک درخت، بسیار دور نرفته‌ایم. تاریخ یک توده را پایدارتر و استوارتر می‌کند.» (کسروی، ۱۳۷۷: ۲۹) این نگاه به تاریخ در نوشته‌های عباس اقبال نیز واضح و آشکار است. وی به مناسبت انتشار تاریخ ایران باستان پیرنیا می‌نویسد «باشد که غرور ملی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند و خرمن سستی و تن‌پروری را در وجود ایشان سوخته، آنان را به اقتدا به اجداد با عظمت خود وادارد.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۴۰).

مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

آنچه رویکرد مسلط تاریخ‌نگاری در اواخر دوره قاجار شد و سپس سلسله پهلوی از آن حمایت کرد، تحت تأثیر ناسیونالیسم رمانتیک قرار داشت که مهم‌ترین ویژگی‌های آن را به شرح ذیل می‌توان برشمرد:

الف) تأثیرپذیری از مکتب نوسازی

نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه از آرمان‌های روشنفکران ایرانی بود. مکتب نوسازی که در دوره پهلوی و به‌ویژه دهه چهل و پنجاه پارادایم مسلط توسعه و تغییر اجتماعی در ایران بود، خود به لحاظ تبارشناختی به کلان روایت ترقی و پیشرفت می‌رسد که در سده‌های هیجده و نوزده در اروپا گفتمان حاکم بود و متجددین ایرانی را

هم تحت تأثیر خود قرار داده بود. این نظریه به لحاظ مبانی و خاستگاه ریشه در تکامل گرایی داشت. نظریه تکامل گرایی که محصول انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه بود، در حوزه زیستی تحت تأثیر نظریه منشاء انواع داروین و در حوزه علوم اجتماعی تحت تأثیر نظریات آگوست کنت و اسپنسر و حتی ایده تکامل روح هگل و نظریات اقتصادی مارکس، (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۵۶۱) بر این فرض استوار بود که فرایند تغییر اجتماعی، فرایندی یک سویه و تک خطی است. بدین معنی که جامعه انسانی به طور اجتناب ناپذیری در راستای یک جهت و از مرحله ای بدوی به مرحله پیشرفته سیر می کند. بدین ترتیب سرنوشت تکامل انسان و جامعه از پیش مقدر شده است. (۱) دوم این که نظریه مزبور یک قضاوت ارزشی هم به این فرایند تکاملی تحمیل می کرد. زیرا حرکت به سمت مرحله آخر ارزشمند و نشانه تمدن و انسانیت و دوران ماقبل از آن دوران دین و سنت و غیر عقلانیت تلقی می شد (سو، ۱۳۸۶: ۳۲). از آن جایی که اروپا دارای یک جامعه صنعتی پیشرفته بود، برتری فرهنگ و تمدن اروپایی مفروض انگاشته می شد و از دید آنها تفاوت بارزی بین انسان و جامعه غربی با انسان و جامعه غیر غربی وجود داشت (گرگور سونی، ۱۳۸۳: ۲۷۷). از سوی دیگر عامل اصلی عقب ماندگی دیگر کشورها را عوامل درونی مربوط به این جوامع می دانست و نقش عوامل خارجی و استعمار را در آن نفی می کرد. مهم تر از همه این که این تغییرات اجتماعی براساس الگوی توسعه غرب و فرایند تاریخی آن تحقق پذیر بود. نتیجه این بود که هر کشوری در راستای توسعه، هر چه بیشتر توسعه می یافت، بیشتر همانند کشورهای اروپایی می شد. سلطه غرب بر بسیاری از مناطق جهان مفاهیم خودستایانه از تاریخ جهانی را ایجاد می کرد. در تمامی تعابیر اعم از دینی، سکولار و حتی مارکسیستی نوعاً اروپا به منزله مدل تطور تاریخی برای تمام بشریت در نظر گرفته می شد (فراید، ۱۳۸۵: ۷۶). این عقیده در اندیشه اندیشمندان قرن هیجدهم به یک اصل اساسی تبدیل شد. ژان بودید در قرن شانزدهم از اولین کسانی بود که اظهار داشت سیر تاریخ بشر از جهالت به سوی تمدن است. هم چنین جامباتیستاویکو فیلسوف و مورخ ایتالیایی در قرن هیجده پیشرفت بشر را از قوانین تاریخ دانست (یروفه یف، ۱۳۶۰: ۳۱). به دنبال چنین تفسیری از سیر تاریخی جوامع در کشورهای اروپایی و به ویژه در کشور انگلستان، تفسیری از سیر حوادث تاریخی رایج شد که به تفسیر ویگ مشهور شد. این مکتب که در قرن نوزدهم توسط کسانی چون هنری هلم و ویلیام لکی و دیگران توسعه یافت، معتقد بود که جریان تاریخ به نحو اجتناب ناپذیری به سوی آزادی و روشنگری پیش می رود (بلک

و مک رایلد، ۱۳۹۰: ۴۹). جزء لاینفک تفسیر ویگ این است که گذشته را باید با ارجاع به حال فهمید. طبق این تفسیر پیشرفت همان چیزی است که به وضعیت کنونی انجامیده است و این حکم ضمنی را داشت که پیامد فعلی بهترین امکان است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۵۱). با این پیش‌درآمد، تاریخ‌نگاری غربی وجهه‌ای پیشرونده به زمان داد. در حالی که در گذشته زمان از دید مورخان حالتی چرخنده و دایره‌ای داشت، به یک زمان بالنده تبدیل شد. جوامع بر حسب پیشرفت صنعتی در این زمان جای می‌گرفتند (گرگورسونی، ۱۳۸۳: ۲۸۱). این تفسیر از تاریخ به نحو بارزی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران بروز یافت. تمامی تاریخ‌های نوشته شده به ویژه در دوره پهلوی حامل این مفهوم بودند که رسیدن به پیشرفت و نوسازی جامعه بر طبق الگوهای غربی آرمان همه است و این آرمان به دست باکفایت رضاشاه و سپس پسرش امکان‌پذیر شده است. احمد کسروی به عنوان یکی از برجسته‌ترین مورخان این دوره و این گرایش، سخت تحت تأثیر این اندیشه است. وی درباره اهمیت تاریخ می‌نویسد: «تاریخ یک آگاهی بسیار سودمندی را به ما می‌دهد و آن این که آدمیان این راه پیشرفت یا به گفته اروپاییان تمدن را از لختی و تهیدستی و نادانی آغاز کرده‌اند... این آگاهی را تاریخ به ما می‌دهد و ما از آن پی برده و می‌دانیم که آینده این جهان بهتر و با شکوه‌تر از گذشته‌اش خواهد بود.» (کسروی، ۱۳۷۷: ۳۲) این اندیشه را در جاهای دیگر هم مورد تأکید قرار داده و می‌گوید «ما بارها گفته‌ایم که زندگانی آدمیان همیشه در پیشرفت است.» (کسروی، ۱۳۷۷: ۳۹).

ب) علم‌گرایی (پوزیتیویسم)

قرن نوزدهم در اروپا علاوه بر تجربه‌گرایی، عصر اثبات‌گرایی نیز بود. با پیشرفت‌های عظیم انسان در زمینه علوم طبیعی، کوشش در راه بسط دادن روش‌ها و قوانین علوم طبیعی به مطالعه انسان و جامعه اوج گرفت. دانشمندان امیدوار بودند، این روش را که در فیزیک توفیق بسیار حاصل کرده بود، برای کشف قوانین جامعه نیز به کار گیرند و علم فیزیک اجتماعی را بنا نهند. آنها به پیشرفت علم در مقایسه با سده‌های بعد بسیار خوش بین بودند. آنها بر این نظر بودند که با بهره‌گیری از عقل علمی توانایی غلبه بر بربریت، خرافات و مسائل و معضلات سیاسی و اقتصادی را دارند (بومر، ۱۳۸۵: ۴۶۵ و ۴۶۸). ایده محوری پوزیتیویسم مبتنی بر این ادعا بود که جامعه‌شناسان و مورخان همانند دانشمندان علوم طبیعی، با دریافت اطلاعات تجربی قادرند، ارتباط علی بین گذشته، حال و آینده را کشف کنند. (۲) تاریخ‌نگاری جدید تحت تأثیر پوزیتیویسم، تأثیر

هرگونه نیروی ماوراءطبیعی در سرنوشت بشر را رد می‌کرد و در عوض می‌کوشید، برای همه وقایع علل طبیعی و عقلانی پیدا کند و آن را قانونمند سازد و در همه جوامع به کار بندد (رجبی، ۱۳۸۹: ۲۲۸). از نظر بسیاری از اثبات‌گرایان، فرایند تاریخ نوعاً با فرایند طبیعت یکی بود و از این رو می‌شد روش‌های علوم طبیعی را در تفسیر تاریخ به کار برد. از نظر آنها به کارگیری روش‌های علمی در مطالعه جامعه بشری می‌توانست به شکل‌گیری قوانین کامل و بی‌نقصی در مورد پیشرفت بشر و تحولات جامعه منجر شود. به عبارت دیگر اگر بشر بتواند قوانینی را کشف و تعبیر کند که در تغییرات اجتماعی گذشته حاکم بوده است، می‌تواند با تعمیم این قوانین بر همه جوامع و زمان‌ها، تغییرات و حوادث آینده را پیش‌بینی و درک کند (بلک و مک‌رایلد، ۱۳۹۰: ۶۰). پوزیتیویسم در سده‌های هیجده و نوزده همه دیدگاه‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده بود. برای نمونه از دیدگاه کانت، درست با همان مشروعیتی که درباره قوانین طبیعی می‌توان سخن گفت، با همان اطمینان هم می‌توان قوانین تاریخ را کشف کرد (کالینگود، ۱۳۸۵: ۱۲۵). تعمیم‌پذیری مهم‌ترین پیامد کشف قوانین از نظر اثبات‌گرایان بود. زیرا علوم اجتماعی از این پس از مقوله علم محسوب می‌شد. از نظر پوزیتیویست‌ها خرد آدمی قادر به کشف همه رمز و رازهای انسانی بود، زیرا از نظر آنها بر همه رفتارها و کردارهای آدمی منطق عقلانی حاکم بود و عقل ابزار کشف حقیقت بود و تاریخ را که خبر از منش واقعی آدمیان می‌داد، می‌شد به مدد عقل شناخت (گرگورسونی، ۱۳۸۳: ۲۸۱). لئوپلد فون رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶) نماینده نسلی است که معتقد بودند در نگارش تاریخ باید به آنچه واقعاً روی داده است پرداخت و نباید هیچ نشانه‌ای از عقاید و اعتقادات در نوشته‌های مورخان وجود داشته باشد. روش رانکه به سرمشق بسیاری از مورخان اروپایی و امریکایی تبدیل و به عنوان روش علمی ستایش شد، هر چند در اوایل قرن بیستم اصطلاح «رانکه‌ای» به تاریخ‌نگاری‌هایی که از رواج افتاده، ابتدایی، ملال‌آور و بی‌روح بودند اطلاق می‌شد (هیوز و وارینگتن، ۱۳۸۶: ۱۳۹۰). در ایران هم جریان آکادمیک در علم بودن تاریخ شک و تردیدی به خود راه نمی‌داد. این جریان بدون آن‌که در صدد اثبات علم بودن تاریخ باشد، دستورالعمل فون‌رانکه در این باره را مسلم می‌انگاشت. عباس اقبال همواره بر علم بودن تاریخ و این‌که دارای قوانین و اصول قابل تعمیم می‌باشد و در پژوهش‌های تاریخی می‌توان با بی‌طرفی کامل به کشف حقیقت نائل شد، تأکید می‌ورزید (فصیحی، ۱۳۷۲: ۲۵۲). به‌طور کلی نگاه پوزیتیویستی به تاریخ، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران بود.

ج) شخصیت‌محوری و سیاسی‌نگاری

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی تحت تأثیر دو منبع به شدت شخصیت‌محور بود و بر مسائل و حوادث سیاسی، جنگ‌ها و وقایع تأکید می‌کرد. اولین منبع، تاریخ‌نگاری سنتی بود که در آن همواره مسایل و وقایع سیاسی محور تاریخ‌نگاری بود. هر چند تاریخ‌نگاری جدید را باید یک پارادایم جدید برشمرد که در بسیاری از موارد چون بینش، روش، موضوع، منابع، ابزارهای سنجش و خاستگاه مورخان، نسبتی با تاریخ‌نگاری سنتی نداشت، اما این گسست به یک‌باره رخ نداد. منبع دیگر شخصیت‌گرایی، تاریخ‌نگاری جدید اروپایی در قرن هیجده و نوزده بود که در آن هم به نقش شخصیت‌ها به‌عنوان قهرمانان و عوامل تحولات تاریخی و اجتماعی تأکید می‌شد. دیوید هیوم فیلسوف و مورخ بزرگ انگلیسی (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اظهار می‌داشت که ظهور و شکوفایی امپراتوری‌های بزرگ در مرکز تاریخ قرار دارد. از نظر گیون (۱۷۳۷-۱۷۹۴) مورخ دیگر انگلیسی موضوع اصلی تحقیقات تاریخی جنگ‌ها و اداره امور اجتماعی بود (پرفه‌یف، ۱۳۶۰: ۶۷). ولتر با این‌که توجه به تاریخ غیرسیاسی را لازم می‌شمرد، اما آثارش مشحون از حوادث سیاسی و پرداختن به تاریخ زندگانی پادشاهان بود. در قرن نوزدهم رانکه به‌عنوان پدر تاریخ‌نگاری جدید اروپایی تأکیدش عمدتاً بر تاریخ‌نگاری سیاسی بود. تحت تأثیر این دو منبع، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به شدت شخصیت‌گرا و سیاسی‌نویس شد و از این منظر کارکردهای خاصی یافت. تاریخ جلال‌الدین میرزا با نام «نامه خسروان» در باب پادشاهان و اقدامات و شرح حال زندگی آنها بود. تاریخ پژوهان متقدمی چون پیرنیا و اقبال به نهاد سیاست به مثابه مهم‌ترین و اصلی‌ترین بستر رخدادهای قابل رؤیت می‌نگریستند و التفات اندکی به نهادهای دیگر داشتند (شوهانی، ۱۳۹۱: ۲۸). گویا ذهنیت ایرانی هم به دنبال یافتن قهرمانانی بود که جامعه را از عقب‌ماندگی و انحطاط نجات داده و آن را به قافله علم و تمدن رهنمون سازند. عباس میرزا که خود را پطر ایران می‌دید، دستور ترجمه تاریخ پطر کبیر اثر ولتر را داد. در تاریخ‌نگاری پیرنیا احیای عظمت و شکوه ایران باستانی با احیای شخصیت‌های باستانی گره خورده است. وی چنان تصویری از کورش، داریوش و انوشیروان ارائه می‌دهد که خواننده مجذوب شخصیت‌های آنان می‌شود. زرین‌کوب این امر را ناشی از آن می‌داند که از دید پیرنیا نقش شخصیت‌ها در تاریخ محوری بوده است (زرین‌کوب، ۱۳۵۱: ۷۵۴). از مجموع ۲۷۲۳ صفحه از مطالب کتاب «تاریخ باستان» پیرنیا، تنها ۲۵۶ صفحه به تشکیلات سیاسی و اجتماعی و آنچه که تمدن می‌خواندند، اختصاص داشت.

تاریخ‌نگاری اقبال و بسیاری دیگر از نویسندگان دوره پهلوی چنین ویژگی‌ای داشت. این آثار سنگ بنای نخستین متون درسی عصر پهلوی شد که مبتنی بر شیوه خشک دودمانی بود و دانش‌آموزان را از خواندن تاریخ دل‌زده می‌کرد (امانت، ۱۳۷۷: ۴۵). نتیجه این تاریخ‌نگاری شخص‌محور و باستان‌گرا بازتولید مفهوم شاه آرمانی بود. مورخان این دوره چون پیرنیا به شاه به عنوان یگانه عامل تغییرات در طول تاریخ می‌نگریستند. امری که وقایع‌نگاری سیاسی را به جریانی فربه در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی بدل کرد. آثار تولید شده در این باب نشان می‌دهد که بیشترین توجه آنها به شاهان و آمد و شد سلسله‌هاست. از نظر آنها شخص شاه در هسته مرکزی تاریخ قرار داشت و اهمیت وی به اندازه‌ای بود که می‌توانست، موجب اعتلای یک جامعه شود یا آن را به سراشیبی سقوط بکشاند. هر چند برخی از مورخان چون پیرنیا با رضاشاه روابط حسنه‌ای نداشتند، اما این امر شاه‌محوری ایده مسلط زمانه‌ای بود که آنها هم تحت تأثیر آن قرار داشتند (شوهانی، ۱۳۹۱: ۳۰). در منابع تاریخ‌نگاری وابسته و متون درسی این دوره رضاشاه و پسرش همانند قهرمانان و ابرمردهایی ظاهر می‌شدند که با وجود این‌که جامعه در دوران ناامنی، هرج و مرج و سلطه بیگانگان قرار گرفته بود، این پادشاهان با تکیه بر لیاقت فطری و اقبال مردم به مثابه قهرمانان برای تجدید عظمت کشور ظهور کرده بودند. بنابراین با توجیحات گوناگون، شاه محور ناسیونالیسم باستان‌گرایانه گردید و استقلال و اتحاد ملی بر پایه نقش شاه تعریف شد. هابزبام تلاش گسترده برای انطباق سلطنت با ملت در عصر جدید را نشان دهنده حیاتی بودن انطباق نهادهای سنتی با وضعیت موجود می‌داند، انطباقی که اگر تحقق نمی‌یافت آن نهادها به ورطه نابودی می‌رفتند (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

(د) نژادگرایی

سده‌های هیجده و نوزده شاهد سر برآوردن نظریه‌های نژادی بود. این نظریات که در قالب‌های به اصطلاح علمی بیان می‌شدند، به لحاظ آثار و پیامد بسیار مصیبت‌بار بود. کشورهای استعمارگر با استناد به چنین نظریاتی بود که اشغال‌گری و استعمارگری‌های خود را توجیه می‌کردند. در قرن بیستم هم شعار برتری نژادی دستمایه تجاوزگری‌های هیتلر و نازیسم و جنگ دوم جهانی شد. از نظر بنیان‌گذاران این نظریه چون هردر، انسان در حکم موجودی طبیعی به نژادهای گوناگونی تقسیم شده که هر یک با محیط جغرافیایی خود ارتباط تنگاتنگ دارد. زیرا خصوصیات اصلی جسمانی و ذهنی‌اش را

آن محیط شکل می‌دهد. با این حال هر نژادی که شکل گرفت، به نوعی خاص از انسانیت تبدیل می‌شود که به خصوصیات ثابت و فطری آن تبدیل می‌شود. این نظریات نژادپرستانه را کسانی چون استوارت چمبرلین، مدیسن گرانت و فریدریک شلگل چنین فهمیدند که موفقیت‌های تمدن‌سازی را گروهی از افراد بشر که به نژاد آریا تعلق داشته‌اند به وجود آورده‌اند و علت انحطاط تمدن‌ها نیز به خاطر آمیزش آنها با نژادهای دیگر - که از دید آنها پست محسوب می‌شدند، - بوده است (دورانت، ۱۳۶۸: ۱۸۶). از دید آنها نژاد سامی واجد تمام ویژگی‌های یک نژاد پست بود. این دیدگاه به یک نگرش مسلط در بررسی و پژوهش درباره شرق گردید. و در تفاسیر شرق‌شناسی به کار گرفته شد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۱۸). یکی از اولین و بزرگترین نظریه‌پردازان این حوزه که اتفاقاً مدت‌ها در ایران سمت‌های دیپلماتیک داشت، کنت دوگوبینو فرانسوی بود که به شیوه‌ای رادیکال در تفاسیر تاریخی خود از آن بهره می‌گرفت. گوبینو در رساله «نابرابری نژادهای انسانی» عامل نژاد را مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تاریخ انسان‌ها می‌داند و علت انحطاط و سقوط تمدن‌ها را در فساد نژادها جستجو می‌کند. وی که به شدت گرایش‌های ضدسامی داشت، تمام خصایل خوب را به نژاد آریا و تمامی صفات زشت را از آن نژاد سامی می‌داند (گوبینو، ۹: بی‌تا). وی که ایرانیان را از نژاد آریا برمی‌شمارد، علت انحطاط تمدن ایرانیان را اختلاط نژاد آنها با عرب می‌داند (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۱۹). نژاد آریا که در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا به یکی از مهم‌ترین عناصر هویتی ایرانیان تبدیل شد، خود از کشفیات شرق‌شناسی بود. البته مفاهیم مربوط به آریا از زمان هخامنشیان و ساسانیان در ایران سابقه دارد و حمزه اصفهانی ایرانی‌شهر را به جای ایران به کار برده است (ضیابراهیمی، ۲۰۱۱: ۴۵۴). اما این مفهوم هیچ‌گاه معنای نژادی نداشت و اغلب به واحد سرزمینی اطلاق می‌شده است. مفهوم نژادی آریا را آنکتیل دوپرون - که در سال‌های ۱۷۵۵-۱۷۶۱م. در هند اقامت داشت و در مورد زبان‌های فارسی و سانسکریت تحقیق می‌کرد، از کتاب اوستا کشف کرد. این اصطلاح را سپس فردریش شلگل وارد زبان آلمانی کرد. او این مفهوم زبان‌شناختی را برای طبقه‌بندی نژادی به کار برد (ضیابراهیمی، ۲۰۱۱: ۴۴۸). این گفتمان در قرن نوزدهم به یک نظریه شبه‌علمی تبدیل شد. چون در این نظریات نژادی ایرانیان یکی از شعبات عمده آریایی در شرق به شمار آمده بودند، ایرانیان از این کشف بزرگ شرق‌شناختی با آغوش باز استقبال کردند و آن را یکی از ارکان هویتی خود برای مشابهت با اروپائیان و متمایز بودن‌شان از عرب و ترکان انگاشتند. تاریخ‌نگاری و ادبیات ناسیونالیستی سرشار

از استناد به آریایی نژاد بودن ایرانیان و تحقیر و توهین به عرب به عنوان نژاد سامی گشت. رضاشاه برای توسل به آریایی شدن اسم پارس را به ایران تبدیل کرد و محمدرضا هم خود را شاهنشاه آریامهر یعنی خورشید نژاد آریا نامید. سرپرسی سایکس که متأثر از نظریات نژادی دوران خود بود و همواره به نژاد آریایی خود افتخار می‌کرد، در اشاره به تاریخ باستانی ایران و شاهانی چون کوروش و داریوش ضمن انتساب آنها به نژاد آریا و افتخار به زیارت کردن مقابر آنها می‌نویسد: «دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم امتیاز کوچکی نیست و من چه قدر خوشبخت بوده‌ام که به چنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شک دارم که آیا برای ما طایفه آریایی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس... اهمیت تاریخی داشته باشد.» (سایکس، ۱۳۶۶: ۲۳۶/۲). هم‌چنین در بیان صفات برجسته کوروش می‌نویسد «ما هم می‌توانیم مباحث بکنیم به این که اولین شخص بزرگ آریایی که احوال او به خوبی بر ما معلوم می‌باشد، دارای چنین صفات عالی و برجسته‌ای است.» (سایکس، ۱۳۶۶: ۲۰۱/۲).

ر) اسلام‌ستیزی

اسلام‌ستیزی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی چندین آبخور فکری داشت. اولین آن را در تأثیر اندیشه‌های جدید اروپایی باید جست. دین‌گریزی در دوران جدید پس از سده‌ها حاکمیت کلیسا از مهم‌ترین ویژگی‌های آن است. این دین‌ستیزی و دنیوی‌سازی به حوزه تاریخ‌نگاری اروپا هم سرایت کرده بود. ولتر و هیوم از بنیان‌گذاران مکتب تاریخ‌نگاری روشنگری، از عمده اهدافشان، تلاش برای دنیوی‌سازی فکر و حیات انسان بود. اندیشه‌های آنها نه تنها غیردینی که آشکارا ضددینی بود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۰۰). آنها با گرایش سکولاریستی و با نفی دخالت عوامل فرابشری در تاریخ آدمی به تبیین آن پرداختند. آنها این اعتقاد را داشتند که در گذشته حیات آدمی کور و غیرعقلانی بوده است، اما با حاکمیت اومانیسم امکان سیری عقلانی وجود دارد. بنابراین در بررسی تاریخ گذشته دو مرحله مهم وجود داشت: تبیینی که تاریخ گذشته را بسان بازی نیروهای غیرعقلانی به نمایش می‌گذاشت - که البته منظور قرون وسطا بود و عصر باستان را شامل نمی‌شد - و تطوری روبه پیش که تحقق آینده‌ای را نوید می‌داد که حکومت خرد در آن تثبیت شده باشد. بدین جهت بود که دوره سده‌های میانه، دورانی خشن و همراه با جهالت تصویر شد و آینده پیش روی بشریت به سوی آزادی و عقلانیت جریان داشت. نخستین ویژگی این تاریخ‌نگاری مبتنی بر سکولاریسم

این بود که می‌خواست به شکل سازمان‌یافته‌ای به مذهب حمله کند و دوم این‌که مورخ را از پذیرش هرگونه عوامل فوق‌بشری به خاطر داشتن بینش علمی بازدارد (بتلی، ۱۳۸۲: ۲۷). مشرب دیگر از دشمنی تاریخی اسلام و مسیحیت مایه می‌گرفت. مسلمانان در قرون وسطی در مراحل مختلف مهم‌ترین عامل ترس و وحشت اروپاییان شده بودند. اسلام نفوذ سیاسی و فرهنگی خود را از چین تا قلب اروپا گسترده بود و تلاش‌های مسیحیان در برابر آن نتیجه‌ای به بار نیاورده بود. اسلام برای اروپاییان یک ضربه روحی پایدار شده بود، بنابراین بی‌جهت نبود که اسلام از دید اروپاییان در قرون وسطی نماد ترور و تخریب و مسلمانان به جماعت شیطانی و بربر تبدیل شدند (سعید، ۱۳۷۱: ۱۱۲). همان‌طور که پیتربرک اظهار می‌دارد، در بسیاری از فرهنگ‌های عرفی شده، نگرش‌های دینی در قالب‌های سکولار استمرار می‌یابد، (برک، ۱۳۸۹: ۵۷) در عهد روشنگری و سده‌های پس از آن ضدیت و دشمنی موجود در آثار بسیاری از نویسندگان قرون وسطا، با وجود گرایش‌های سکولاریستی آنها در لباس اندیشه‌های شبه‌علمی شرق‌شناسی تداوم یافت. گویی میسیونرهای اسلام‌ستیز جای خود را به شرق‌شناسان داده و بحث‌های کلامی مطرح شده بین اسلام و مسیحیت اینک به صورت تحقیقات تاریخی و اجتماعی مطرح می‌شد. توهین به پیامبر اسلام (ص)، قرآن و عامل عقب‌ماندگی شمردن اسلام از مهم‌ترین محورهای دشمنی شرق‌شناسان با اسلام بود. برای مثال موئیه اظهار می‌دارد «شمشیر محمد (ص) و قرآن سرسخت‌ترین دشمنان تمدن، آزادی و حقیقت هستند که تاکنون بشر شناخته است.» (سعید، ۱۳۷۱: ۲۷۷) با این زمینه فکری بود که از محورهای عمده گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، دشمنی با اسلام و متهم کردن عرب به نابود کردن فرهنگ و تمدن باستانی ایران شد. این رویکرد به صورت آشکار یا پنهان در اکثر متون تاریخی ناسیونالیستی دیده می‌شود. در نامه خسروان جلال‌الدین میرزا که می‌توان آن را اولین تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دانست، این گرایش آشکار است. وی هیچ‌گاه اسم پیامبر اسلام (ص) را در کتابش نیاورده و هرگاه که می‌خواهد از پیامبر نام ببرد، ایشان را با عنوان «واپسین پیامبران» یاد می‌کند و فتوحات عرب را «دست یافتن تازیان» بر ایران می‌خواند (جلال‌الدین میرزا، بی‌تا: ۳۵۳). با چنین زمینه‌های اسلام‌ستیزی و باستان‌گرایی بود که کسانی چون جلال‌الدین میرزا (امانت، ۱۳۷۷: ۵) و ابراهیم پورداوود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۹۲) دل از آیین اسلام شسته و دین زرتشتی اختیار کردند. آثار دیگر مورخان ناسیونالیستی همچون میرزاآقاخان کرمانی و دیگران مملو از چنین موضع‌گیری‌هایی است.

(ز) باستان‌گرایی

باستان‌گرایی از مؤلفه‌های جدید برای نوسازی ایران محسوب می‌شود و در پی آن است که با احیا و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازتولید نماید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوین را بر پایه سنت‌های کهن بنا نماید (اکبری، ۱۳۷۵: ۱۸۸). میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام با وجود فرازونشیب‌های فراوان تاریخی همواره یکی از لایه‌های تشکیل‌دهنده فرهنگ ایرانی بوده است. در درازای سده‌های اولیه اسلامی آمیزش ظریف و پیچیده‌ای میان فرهنگ ایرانی و اسلامی پدید آمده بود. با این حال در برخی از مقاطع تاریخی، گرایش به میراث باستانی بنا به دلایلی تشدید می‌شده است. یکی از این مقاطع تاریخی، دهه‌های پایانی عصر صفویه است. در اواسط عصر صفوی، یکی از روحانیون زرتشتی از اهالی فارس به نام آذرکیوان رهسپار هند شد. او با بهره‌گیری از میراث باستانی ایران، حکمت خسروانی سهروردی و پارسیان هند، مکتب اشراقی زرتشتی نوینی را بنیان نهاد و با تربیت شاگردان و نگارش کتاب‌هایی، زمینه‌ساز تحرک فرهنگی تازه‌ای در ایران شد (اسفندیار، ۱۳۶۲: ۳۰/۲). دهها کتاب و رساله به دست فعالان این مکتب فکری و فرهنگی به نگارش در آمد که شماری از آنها به جا مانده است. از مهم‌ترین این کتاب‌ها *شارستان چمن، دبستان مذاهب، دساتیر، گلستان بینش، جام کینخسرو* را می‌توان نام برد (اسفندیار، ۱۳۶۲: ۳۱/۱). مکتب آذرکیوانی را در محیط فکری هند دوره تیموری و با بهره‌گرفتن از محیط آزاداندیشی آن دوره، کوششی آرزومندانه برای بازیابی گذشته پیش از دوره اسلامی می‌توان دانست (امانت، ۱۳۷۷: ۲۵). آثار آذرکیوانیان در قالب ادبیات رمزآلود با ارائه تصویری آرمانی از ایران باستان، در متون تاریخی و ادبی ایران در عصر بازگشت تأثیر خاصی بر جای نهاد (مجتبایی، ۱۳۶۷: ۲۵۸/۱) و بسیاری از بن‌مایه‌ها و گزاره‌های آنها وارد متونی چون *ناسخ‌التواریخ و بستان‌السیاحه* اردبیلی شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۷ و ۴۷۷). نامه خسروان هم به شدت متأثر از آثار مکتب آذرکیوانی بوده است. جلال‌الدین میرزا علاوه بر کتب شرق‌شناسی به استفاده از دساتیر و دیگر کتب آذرکیوانی اشاره کرده است (جلال‌الدین میرزا، بی‌تا: ۷۰). از دیگر نمونه‌های متأثر از آنها می‌توان کتاب *تاریخ ایران*، نوشته سرجان مالکم را نام برد که در آن نویسنده به روشنی به استفاده از آثار آذرکیوانیان اشاره می‌کند (مالکم، ۱۳۶۲: ۴). یکی از دستاوردهای آذرکیوانیان، واژه‌سازی و سره‌نویسی بود. زمینه سره‌نویسی در هند و دربار اکبرشاه را افرادی چون ابوالفضل دکنی به تأثیر از کتاب *دساتیر فراهم* آوردند. بسیاری از

فرهنگ‌های فارسی که در هند به نگارش در آمده بود، - همانند برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی - متأثر از سره‌نویسی هستند (بهار، ۱۳۸۸: ۲۸۳). در نیمه دوم سده دوازدهم و در دوره ادبی موسوم به بازگشت دوم که نزدیک به اوایل قاجاریه بود، سره‌نویسی و نمادها و درون‌مایه‌های آذرکیوانیان شعر و ادبیات آن دوره را تحت تأثیر خود قرار داد (خاتمی، ۱۳۸۰: ۲۰۱). بسیاری از شاعران و نویسندگان، چون رضاقلی خان هدایت، یغمای جندقی، فرصت شیرازی و احمد دیوان بیگی، مجذوب این واژه‌های به اصطلاح سره شدند و در آثارشان فراوان از آنها استفاده می‌کردند. برخی از آنان در این راه چنان زیاده‌روی کردند که درک معانی مطالب‌شان بسیار دشوار است. بعدها با تلاش‌ها و تحقیقات کسانی چون محمد قزوینی، ابراهیم پورداوود، و علی اکبر دهخدا، جعلی بودن این واژه‌ها بر همگان آشکار گردید (پورداوود، ۲۵۳۵: ۱۹/۱). این خرده‌جریان فرهنگی از این نظرگاه مهم است که مایه‌های آغازین شروع باستان‌گرایی از میانه دوره قاجار و تلاش برای فروگذاری فرهنگ اسلامی است.

منبع دیگر باستان‌گرایی در ایران را باید تأثیر غرب دانست. از ویژگی‌های رنسانس و سده‌های پس از آن بازگشت مجدد به فرهنگ و احیای حیات ادبی و علمی عصر باستان یونان و روم بوده است. اومانیزم‌هایی چون پترارک دوران قرون وسطا و حاکمیت مسیحیت و کلیسای وابسته به آن را دوران تاریکی و غفلت برشمرده و با اتکا به دوران درخشان یونانی - رومی، خواهان آن بودند که این دوران مبنای ساخت عالم جدید قرار بگیرد (دورانت، ۱۳۶۸: ۷۷/۵ و ۹۲/۵). باستان‌گرایی در ایران بسیار پررنگ‌تر از اروپا و کشورهای دیگر گردید و اصولاً پایه‌های ناسیونالیسم مدنظر روشنفکرانی چون آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی و رهروان بعدی آنها در دوران باستان ریشه داشت. این گرایش تحت تأثیر اندیشه‌های اروپایی و به‌ویژه شرق‌شناسی و هم‌چنین شرایط سیاسی و اجتماعی خاص کشور ایران به یک گفتمان مسلط در حوزه تاریخ‌نگاری، شعر، رمان و سپس سیاست تبدیل شد. باستان‌گرایی بعد از شکست ایران از روس و آگاهی از عقب ماندگی تاریخی ایران در مقایسه با کشورهای اروپایی متولد شد. بسیاری از ایرانیان که به دنبال علت یابی عقب ماندگی خویش بودند، آن را در حمله عرب مسلمان به ایران و نابودی تمدن باشکوه ایران باستان و سپس حاکمیت اسلام در ایران دیدند. این گفتمان را که به شدت تحت تأثیر شرق‌شناسی و نگرش‌های آن درباره تاریخ باستانی، نژادگرایی، دشمنی با اسلام و اروپامحوری بود و از سوی دیگر به دنبال راهی برای گشودن عقده‌های روحی و روانی خویش می‌گشت، طیفی از

روشنفکران رادیکال به شدت تبلیغ و ترویج می‌کردند. در تاریخ‌نگاری مبتنی بر این دیدگاه زمینه بازپردازی ایران و ملت فراهم شد. تاریخ‌نگاری ایران‌مدار جایگزین تاریخ‌نگاری اسلامی شد. گذشته خاموش و فراموش شده باستانی بسیار پرشکوه جلوه کرد. در این گذشته تاریخی نوساخته کیومرث نخستین انسان و مزدک نظریه‌پرداز آزادی و برابری، کاوه آهنگر بنیانگذار جنبش‌های ملی و انوشیروان پادشاهی عادل و مشروطه‌مسلك برشمرده شد (طرقی، ۱۳۸۲: ۹). آنها با احساسات پرشور خود یک جامعه ایده آل و همسو با ارزش‌های جدید غربی بازسازی کردند و «دیگری» ایرانیان را عرب و اسلام دانستند. این گرایش که تا مدت‌ها در حاشیه جامعه و منحصر به گروهی از روشنفکران بود، به دلایل متعدد بعد از انقلاب مشروطه و پس از جنگ اول جهانی گسترش یافت و در نهایت به مهم‌ترین رکن ناسیونالیسم ایرانی تبدیل گردید و به‌عنوان ایدئولوژی دولت پهلوی درآمد.

ه) تأثیرپذیری گسترده از شرق‌شناسی

شرق‌شناسی به‌عنوان پدیده‌ای که در چند سده اخیر کشورهای شرقی با آن مواجه هستند، عبارت است از مطالعات و تحقیقاتی که کشورهای غربی در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی، مردم‌شناسی، زبان‌شناختی، فرهنگی و مذهبی کشورهای شرقی انجام می‌دهند. شرق‌شناسی شامل نویسندگان، جامعه‌شناسان، مورخان، فیلسوفان و زبان‌شناسانی است که در موضوعات شرق‌شناسی کار می‌کنند و هم سبک و شیوه‌ای از تفکر است که بر جهان‌بینی و معرفت‌شناسی ویژه‌ای استوار است که بین شرق و غرب تفاوت قائل است (کلیفورد، ۲۰۱۱: ۲۳). شرق‌شناسی گفتمانی است که شرق رازآلود در نظر غربیان را به پدیده‌ای قابل فهم و معقول در درون شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌ها، جداول و مفاهیم معرفی می‌کند که با آن شرق هم تعریف می‌شود و هم تحت نظارت قرار می‌گیرد (سعید، ۱۳۷۱: ۳۱). در پدید آمدن اولین آثار ایران‌شناسی، جای پای استعمار و شرایط و اقتضائات آن کاملاً آشکار است. اگر اولین اثر ایران‌شناسی عصر جدید را کتاب «تاریخ ایران» سرجان مالکوم بدانیم، بنابر اظهارات خود مؤلف کاملاً براساس نیازهای استعماری بوجود آمده است. اولین انگیزه ملکم از نوشتن تاریخ ایران یک انگیزه رسمی بود. یعنی تهیه اطلاعات از ناحیه‌ای که از نقطه نظر سیاست انگلیس جهت حفظ و حراست از مستعمره بزرگ آنان - هند - ضروری بود. در خلال اولین سال‌های قرن نوزدهم خطر حمله فرانسه به هند باعث شد که حکومت انگلیس بخصوص

کمپانی هند شرقی به‌عنوان بازوی اجرائی بریتانیا در آسیا تعدادی از مأموران خود را برای فراهم آوردن اطلاعات دربارهٔ کشورهای همسایهٔ هند گسیل کند (یاب، ۱۳۶۰: ۱۳۶). به‌طور کلی قسمت زیادی از دست‌مایه‌های ملت‌سازی جدید ایرانی در اواخر قاجار و دورهٔ پهلوی توسط شرق‌شناسان پدید آمده است. ترجمهٔ قسمت‌های زیادی از اوستا توسط آنکتیل دو پرون در هند و کشف راز خط میخی توسط گروتفند و سپس راولینسون و دیگر دستاوردهای باستان‌شناسی در کشف آثار شوش و بین‌النهرین و هم‌چنین نشر و ترجمهٔ آثار یونانی و رومی که آنها هم توسط ایران‌شناسان صورت می‌گرفت، به تدریج افق‌های تازه‌ای را در تاریخ باستانی ایران گشود و تاریخ سلسله‌های ماد، هخامنشی و اشکانی که در منابع فارسی و عربی در سایهٔ اساطیر و افسانه‌ها پنهان شده بود، به صورتی منظم آشکار گردید (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۶۸). تاریخ‌نگاری ایرانی هم در روش و هم در بینش به شدت تحت تأثیر شرق‌شناسی قرار گرفت. تاریخ ایران سرجان مالکم که در همان زمان ناصرالدین‌شاه ترجمه شد و با استقبال مورخان روبرو شد. هم‌چنین کتاب‌های دیگری که در باب ایران‌شناسی نوشته می‌شد و هر یک گوشه‌ای از شکوه و عظمت ایران باستان را بر ایرانیان می‌گشودند. این آثار مورد توجه واقع می‌شدند. هنری راولینسون، سرهارد فورد جونز، گرانت واتسن، سرپرسی سایکس و حتی در دوره‌های متأخرتر ال‌سول ساتن و پژوهش‌های دانشگاه کمبریج در نگارش یک دوره تاریخ عمومی برای ایران، نمونهٔ چنین پژوهش‌های ایران‌شناسی با چنین رویکردهایی است. جریان مسلط شرق‌شناسی که جهان‌بینی خود را از مبانی فکری عصر روشنگری و سده‌های بعد اروپا به اضافه اقتضات سیاسی کشورهای متبوع خود گرفته بود، به شدت با اسلام و اصول اعتقادی آن سرستیز داشت. آنها پیامبر گرامی اسلام را دشمن آزادی و اسلام را دینی استبدادی معرفی می‌کردند (سعید، ۱۳۷۱: ۲۷۷). و با نفی پدیدهٔ استعمار، اسلام را عامل اصلی عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی عنوان می‌کردند. ایران‌شناسانی چون گوینو، سرجان مالکم، سرپرسی سایکس و تقریباً همهٔ آنها در نگارش تاریخ باستانی نوعی احساس همدلی داشتند، درحالی‌که نسبت به دوران اسلامی، خصومت با اسلام را می‌شد به صورت آشکار یا ضمنی از نوشته‌های آنها دریافت. اولین مورخان و روشنفکران ایرانی به شدت تحت تأثیر گفتمان شرق‌شناسی قرار داشتند. آنها یا مثل تقی‌زاده و پورداوود و بسیاری دیگر به صورت مستقیم شاگرد شرق‌شناسان بودند و یا مصرف‌کننده تولیدات آنها در زمینه‌های مختلف بودند. تاریخ‌نگاری باستان‌گرایانه تحت تأثیر این گفتمان، آریایی

بودن ایرانیان را به اثبات رسانید و پاسخی قطعی برای عقب ماندگی ایرانیان که همان ورود اسلام باشد، پیدا کرد. بدین ترتیب تاریخ‌نگاری باستان‌گرا از درون مطالعات شرق‌شناسی علت انحطاط ایرانی را مشخص کرد و به‌طور کلی از زاویه نگاه شرق‌شناسی به خود و جهان می‌نگریست (توفیق، ۱۳۹۱: ۱۶).

م) غرب‌گرایی و اروپامحوری

روی دیگر باستان‌گرایی و غرب - اسلام‌ستیزی، غرب‌گرایی بود. به‌طور کلی تاریخ‌نگاری جدید از زاویه ارزش‌های جدید غرب به ایران باستان نگاه می‌کرد و نگرش به گذشته نوعی بازسازی از منظر غرب بود (ریشار، ۱۳۷۹: ۵۱). این مورخان و روشنفکران امیدوار بود که با توسل به تاریخ باستانی جامعه‌ای مبتنی بر ارزش‌های غربی ایجاد کنند. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی شروع به بازنگری در تاریخ کرد و دو پدیده «فرنگ ستایی و غرب‌ستیزی» را در بازپرداخت هویت ایرانی مدنظر قرار داد. در این بازنگری گذشته مورخان پیوندهای فراوانی بین ایرانیان و اروپاییان پیدا می‌کردند. میرزاآقاخان کلمه‌های فارسی هم‌ریشه با فرانسه می‌یافت، یا لباس‌های ایرانیان در تخت جمشید را شبیه لباس‌های اروپایی می‌دید و نیز مزدک و مانی را هم‌ردیف جنبش‌های سیاسی و اجتماعی آن روز می‌دید (میرزاآقاخان کرمانی، ۲۰۰۰: ۲۳۸ و ۲۶۷). دیگران بین بسیاری از آداب و رسوم ایرانی و فرنگی قرابت احساس می‌کردند. این روشنفکران با این روایت‌ها، غرب‌گرایی و گرفتن آداب و رسوم اروپایی را نه تقلید از فرنگیان که در واقع بازگشت به خویشتن می‌انگاشتند. در این تصورات تاریخی، بازیابی عظمت از دست رفته ایران تنها با بازگشت به اصل ایرانی خویش که اروپائیان به عاریت گرفته بودند، امکان‌پذیر می‌نمود. در این روایت از آن جایی که پیروی از فرنگ لازمه پیشرفت شمرده می‌شد، برخی بر آن شدند که نسبتی ایرانی برای رسوم پسندیده فرنگ پردازند (طرقی، ۱۳۸۲: ۵۰ و ۵۱). به‌ویژه در عصر پهلوی یکی از کارکردهای عمده تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی توجیه اقدامات غرب‌گرایانه دولت شد. (۳)

ن) زبان فارسی رکن اساسی ملیت

بی‌شک زبان به‌عنوان نیروی انسجام‌بخش نقش ویژه‌ای در تکوین و بالندگی هویت ملی دارد. با این حال بین صاحب‌نظران ناسیونالیسم در مورد نقش زبان در هویت‌سازی به‌عنوان عامل اصلی یا عامل ثانوی اختلاف نظر وجود دارد (عالم، ۱۳۷۳: ۱۵۵). در

گفتمان ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی، در کنار مؤلفه‌های عمده‌ای چون نژاد و تاریخ باستانی، تأکید گزافی بر زبان فارسی وجود داشت. این گفتمان که به دنبال هویت ایرانی ناب بود، با هرآن چه به نظر آنها غیرایرانی و بیگانه محسوب می‌شد، سرستیز داشت. بدین جهت آنها ضمن این که زبان و ادب فارسی را از ارکان و گاه تنها رکن ایجاد و تداوم هویت ایرانی، می‌دانستند، بر آن بودند که آن را از ناخالصی‌هایی که در آن راه یافته بود، بپیرایند. بدین ترتیب سرهنویسی به یکی از دست‌مایه‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی تبدیل شد. اولین تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی یعنی «نامه خسروان» جلال‌الدین میرزا به زبانی سره نوشته شد و با استقبال گرم میرزا فتحعلی آخوندزاده روبه‌رو شد (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۷۲). میرزا آقاخان کرمانی ضمن تأکید بر سرهنویسی و کنار گذاشتن واژه‌های عربی اظهار می‌دارد: «اگر ایرانیان بدانند که از استیلای زبان عربی چه زیان‌ها به ایران رسیده، دیگر یک کلمه عربی در زبان فارسی استعمال نمی‌نمایند.» (آدمیت، ۱۳۳۶: ۲۵۹) منبع عمده سرهنویسی کتاب مجعول دساتیر بود که در هند توسط آذرکیوانیان سرهم‌بندی شده بود و بسیاری از ایرانیان بدون آگاهی از اصالت آن به استفاده از واژه‌های آن اقدام می‌کردند (پورداوود، ۲۵۳۵: ۱۹). در آستانه قدرت‌گیری دولت پهلوی بسیاری از کانون‌های روشنفکری چون کاوه و آینده بر گسترش زبان فارسی به عنوان عامل بقا و تقویت هویت ملی تأکید می‌کردند (افشار، ۱۳۰۴: ۵). در عصر پهلوی اول با تشکیل فرهنگستان زبان در سال ۱۳۱۴ ش برنامه منسجمی برای سرهنویسی و جایگزینی واژه‌های فارسی به جای واژه‌های بیگانه آغاز شد که به علت افراط‌کاری با واکنش جمعی از ادبا مواجه گردید (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۱). کسروی به عنوان یکی از برجسته‌ترین مورخان ناسیونالیست در موارد متعددی خواهان آن بود که زبان‌ها و گویش‌های غیرفارسی به علت آن که باعث تفرقه و پراکندگی ایرانیان است، «از میان رود و همگی ایرانیان دارای یک زبان [فارسی] باشند.» (کسروی، ۱۳۵۶: ۵۷) وی از بین تمامی شاعران فارسی زبان تنها به فردوسی اظهار علاقه می‌کند که با فارسی سره بنیان هویت ملی ایرانیان را از اضمحلال نجات داده است (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۷۰). به دنبال این هدف است که اکثر آثار خود از جمله تاریخ مشروطه را به زبان سره نگاشته است.

دولت پهلوی و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

با چنین پایه‌ها و مایه‌هایی تاریخ‌نگاری ایرانی وارد دوران پهلوی شد. دولت پهلوی به عنوان یک دولت مدرن تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی را در خدمت اهداف و سیاست‌های

خود گرفت. دولت پهلوی که خود را یک دولت ملی عنوان می‌کرد، به دلایل مختلف خواهان آن بود که آگاهی ملی و احساس تعلق به ملت براساس روایت خاص خود را در بین همه افشار گسترش دهد. در این زمان یک این‌همانی میان خواست دولتی و نظام تولید دانش به‌ویژه در زمینه تاریخ‌نگاری شکل گرفت. در این دوران دو طیف از مورخان در عرصه تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی فعالیت داشتند. گروه اول که می‌توان آنها را تاریخ‌نگاران قلم به مزد یا درباری عنوان کرد که چندان بهره و مایه‌ای از تاریخ‌نگاری نداشتند، اما در راستای اهداف دولت به نوشتن تاریخ می‌پرداختند. گروه دوم که به لحاظ اعتبار علمی از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بودند و افراد آکادمیک محسوب می‌شدند، با این حال در بسیاری موارد هر دو گروه گرایش‌های مشابهی در نگارش تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی داشتند. کسانی چون احمد کسروی، حسن پیرنیا و پوردوود جزو چنین کسانی بودند. پژوهش‌های کسروی سرشار از ملی‌گرایی است. تمام آثار کسروی در راستای اثبات استقلال سیاسی و فرهنگی ایران در دوران‌های تاریخی به نگارش در آمده است. کسروی در کتاب «شیخ صفی و تبارش» ضمن رد سیادت، ترک و شیعه بودن شیخ صفی زمینه را برای اثبات دیدگاه‌های ملی‌گرایانه خود و سایر روشنفکران دوره پهلوی فراهم می‌کند (حسن‌زاده، ۱۳۸۱: ۶۷). حسن پیرنیا همانند کسروی و دیگران همان خط فکری را دنبال می‌کردند که آقاخان و آخوندزاده آن را بنیان نهاده بودند. وی به‌عنوان کسی که در دستگاه سیاست خارجی ایران سال‌های متمادی حضور داشت و با چشم خود نگاه تحقیرآمیز روس‌ها و انگلیسی‌ها را دیده بود، احساس می‌کرد که برای رفع این عقده‌ها و ساختن ایران جدید، گذشته درخشان و شکوهمند ایران باید بازساخته شود. انتخاب دوره باستانی ایران برای نگارش تاریخ از این جهت قابل توضیح است (فصیحی، ۱۳۷۳: ۱۷۹). آن چه از لابلای کتاب تاریخ ایران باستان می‌توان دریافت، این که عوامل تشکیل دهنده هویت از نظر وی شامل نژاد آریا (پیرنیا، ۱۳۴۱: ۱۵۳/۱)، زبان فارسی و دین زرتشتی است (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۳۸). چنین نگرش مثبت به تاریخ باستانی در مورخان دانشگاهی چون اقبال آشتیانی و حتی عبدالحسین زرین‌کوب هم دیده می‌شود. زرین‌کوب در تجدید نظری که بر کتاب دو قرن سکوتش نگاشت، به وجود چنین گرایشی در تاریخ‌نگاری خود اذعان کرده است: «من در آن روزگار گذشته، نمی‌دانم از خامی یا تعصب، نتوانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایرانیان به درست اعتراف کنم. در آن روزگاران چنان روح من از شور و حماسه لبریز بود که هر چه پاک و مینوی بود از آن ایران می‌دانستم و هر چه از آن

ایران باستانی نبود، زشت و ناپسند می‌شمردم.» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۹) ابراهیم پورداوود که عمر خود را صرف ترجمه و پژوهش بر روی متون اوستایی و تاریخ باستانی ایران کرده بود، به شدت با تاریخ باستانی، فرهنگ و آداب و رسوم آن دوران احساس هم‌مدلی داشت، به طوری که در نهایت به کیش زرتشتی گرایید. ذبیح بهروز و شاگردانش هم در دانشگاه تهران تلاش‌های گسترده‌ای را در راستای پاکسازی زبان فارسی از واژه‌های بیگانه (عربی) به عمل می‌آوردند (امانت، ۲۰۱۳، سایت انسایکلوپدیا ایرانیکا) هم‌چنین بر پایه و پشتیبانی این تاریخ‌نگاری‌ها، یک تاریخ‌نگاری رسمی توسط دولت و مورخان درباری پرورده شد که کاملاً در راستای اهداف، برنامه‌ها و اقدامات دولت پهلوی قرار داشت. در میان سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت، آموزش و پرورش و نهادهای مشابه آن از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار است و صاحب‌نظران، آموزش و پرورش را بهترین شیوه برای پنهان کردن سازوکارهای بازتولید روابط اجتماعی و سیاسی می‌داند (جنکیز، ۱۳۸۵: ۱۷۱). حکومت پهلوی برخلاف قاجارها - که بر منابع مشروعیت سنتی متکی بودند - از باستان‌گرایی و نوگرایی به‌عنوان مهم‌ترین منابع مشروعیت بهره می‌بردند. پهلوی‌ها آموزش را وسیله‌ای می‌دیدند که از آن طریق بتوانند مشروعیت مورد نظر خود را در بین اقشار و طبقات مختلف به‌خصوص تحصیل‌کردگان تأمین نمایند. در بین رشته‌های مختلف علمی، علوم اجتماعی و به‌ویژه تاریخ بیشترین کارکرد سیاسی و اجتماعی را برای دولت داشت. بدین خاطر بازنویسی کتاب‌های تاریخی در راستای ایدئولوژی رژیم وظیفه‌ای بود که برعهده جمع‌زبانی از نویسندگان، مورخان و حتی شرق‌شناسان برخوردار از لطف رژیم قرار گرفت. محمدعلی فروغی به‌عنوان یکی از نویسندگان متون آموزشی، مؤثرترین راه هویت‌بخشی به کشور را نگارش و آموزش تاریخ برمی‌شمرد (فروغی، ۱۳۲۳ق: ۷). عباس اقبال آشتیانی کتاب «دوره مختصر تاریخ ایران» برای دوره پنجم و ششم ابتدایی را با رویکرد مشابهی به نگارش درآورد. در این آثار به برجسته‌سازی آیین زرتشت به‌عنوان دین ایرانی و نژاد آریایی ایرانیان تأکید خاصی شده است (اقبال، ۱۳۴۴: ۳). در سال ۱۳۰۸ رشید یاسمی مأموریت نگارش کتاب درسی مدارس را یافت که در این کتاب، ایدئولوژی دولتی به نحو بارزتری نمایان گردید و رضاشاه به‌عنوان منجی ایران جدید شخصیتی هم‌پای کورش و داریوش به تصویر کشیده شد (یاسمی، ۱۳۱۵: ۱۵۶). فروغی هم در کتابی که برای سال سوم و چهارم نوشت، روایت مشابهی را ارائه داد (فروغی، ۱۳۰۹: ۷۰ و ۶۶). با مشارکت نهادهای آموزشی و فرهنگی روایتی رسمی از تاریخ به وجود آمد که کاملاً در راستای

سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی رژیم قرار می‌گرفت (وطن‌دوست، غلامرضا و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۸) و کسانی چون فتح‌الله بی‌نا (سرگذشت رضاشاه)، جعفر شاهید (دودمان پهلوی)، علی دشتی (پنجاه و پنج)، جهانگیر اوشیدری (تاریخ پهلوی و زرتشتیان)، عبدالله طهماسبی (تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه) اقدام به نوشتن کتاب‌هایی در راستای ایدئولوژی دولتی کردند. در این طیف از تاریخ‌نگاری که در مقایسه با طیف اول در سطح نازلی قرار داشت و تنها قابلیت مصرف زمانه خود را داشت، نظام پادشاهی و سلطنت برای ایران امر محتومی بود که «در کتاب تکوین و نامه خلقت از طرف خلاق عالم برای سرزمین و ملت‌ها معلوم و مسلم گردیده است و رضایت افراد به این امر از خصایص ذاتی و فطری آنان سرچشمه می‌گیرد.» (آذری و انور، ۲۵۳۵: ۲۳). بنابراین، نظام شاهنشاهی نه حاصل لشکرکشی و فتوحات و غلبه افراد، بلکه جلوه اتحاد و نماد یگانگی اقوام آریایی بود، و تا هنگامی که در سرزمین ایران نظام شاهنشاهی برقرار نشده بود، دستاوردهای مادی و معنوی چشمگیری به دست نمی‌آمد. بنابراین نظام شاهنشاهی «آن عامل متری و پیش‌برنده‌ای بود که در سایه آن رشد و توسعه عظیم» برای کشور ایران میسر گشته است و هرگاه که نظام شاهنشاهی به ضعف می‌گرایید، هم پای آن کشور ایران و اقتصاد آن نیز ناتوان می‌شد (رضا، ۲۵۳۵: ۱۹). به شکرانه این نعمت که خداوند به ایرانیان ارزانی داشته بود، ایرانیان همواره در درازای تاریخ فرمان‌بردار پادشاهان خود بوده‌اند و فرمان شاه را همانند فرمان یزدان - چه فرمان یزدان چه فرمان شاه - اطاعت می‌کردند. ایرانیان بر آن بودند که «پروردگار آنان را آفریده تا شاه را پرستند»، و اگر شاه از کسی خشنود نباشد دچار دوزخ شده و آمرزش نمی‌یابد (اعتماد مقدم، ۱۳۴۸: ۱). بنابراین، «سریچی از اطاعت شاهنشاه، گناهی بزرگ و نتیجه فرمان‌برداری از دیوان و بی‌دینی و تباهی خرد» بوده است (صفا، بی‌تا: ۳۸). در این روایت، مقام سلطنت به صورت مقامی «مقدس و فوق‌مقامات مادی و دنیوی و همراه با یک نوع رسالت الهی برای حفظ سرزمین ایران و حراست و نگهداری ساکنان آن» پنداشته می‌شد. برخی از مورخین پا را از این هم فراتر گذاشته و با توجیهاتی اطاعت از پادشاه را شرعاً لازم می‌دانستند (صفا، ۱۳۵۴: ۱۱).

نتیجه

در عصر مدرن ناسیونالیسم به مهم‌ترین عامل هویت‌ساز برای جوامع تبدیل شده است. هویت نه یک امر ثابت و ذاتی، بلکه سیال و همواره در حال بازسازی می‌باشد. با

عنایت به این امر، تاریخ‌نگاری در اندیشه ناسیونالیسم به مهم‌ترین ابزار هویت‌سازی در عصر جدید تبدیل شده است. پیدایش تاریخ‌نگاری جدید در ایران، با نفوذ و گسترش اندیشه ناسیونالیسم در ایران هم‌زمان گردید. از سوی دیگر به خاطر وجود مسائل و معضلاتی چون سلطه استعماری، استبداد، وجود هویت‌های پراکنده و مشکلات اقتصادی و اجتماعی، ناسیونالیسم به گفتمان مسلط جامعه و به تبع آن تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به رویکرد مسلط تاریخ‌نگاری جدید تبدیل شد. مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران، تأثیرپذیری از مکتب نوسازی، علم‌گرایی، شخصیت‌محوری و سیاسی‌نگاری، نژادگرایی، اسلام‌ستیزی، باستان‌گرایی، سره‌نویسی و تأثیرپذیری از شرق‌شناسی بوده است. با بررسی متون تاریخ‌نگاری و آموزشی چنین می‌نماید که این مؤلفه‌ها در بازپرداخت هویت جدید ایرانی تأثیرگذار بوده است. دولت پهلوی با بهره‌گیری از این تاریخ‌نگاری در جهت دستیابی به اهداف سیاسی و فرهنگی خود به ویژه کسب مشروعیت و القای این هویت به آحاد جامعه تلاش می‌کرد. این پژوهش با نگاهی انتقادی به مؤلفه‌های مؤثر بر صورت‌بندی هویت جدید ایرانی، لزوم تجدید نظر در برخی از این مؤلفه‌ها را که تا به امروز تداوم دارد، ضروری می‌داند.

یادداشت‌ها

- ۱- امروزه بسیاری بر این نگرش خطی به تاریخ و پیشرفت همواره آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. از نظر آنها تاریخ خطی نیست و یک نقطه دوره شروع، میانی و پایانی ندارد. هم چنین تاریخ همیشه رو به پیشرفت نیست. Lois Tyson, critical theory today: A user-friendly guide, (New York and London: garland publishing inc, 1999).
- ۲- در قرن بیستم بود که به دلیل تلقی مکانیستی از انسان، کاهش علم به تجربه و مشاهده و تفکیک واقعیت از ارزش‌ها نیز به خاطر آن که پیش برنده عقلانیت ابزاری بود مورد انتقادات همه‌جانبه‌ای قرار گرفت. در این مورد رک: لوفان بومر، ۸۰۹.
- ۳- در قرن بیستم در مقابل اروپا محوری سده‌های گذشته، جفری باکلاف اظهار می‌داشت که نگرش بطلمیوسی به تاریخ باید جای خود را به نگرش کوپرنیکی بدهد. انقلاب کوپرنیکی مطلوب او عبارت بود از تلقی اروپا به‌عنوان یکی از تمدن‌های موجود جهان و نه به‌عنوان کانون جهان تاریخ که بر حول مدار آن فرهنگ‌های دیگر می‌چرخند (بومر، ۸۱۲).

منابع

- آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۵۷)؛ *الفبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز: احیا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۳۶)؛ *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: کتابخانه طهوری.
- ----- (۱۳۴۶)؛ *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام.
- آذری، نصرالله و محمدعلی انور (۲۵۳۵)؛ *پهلوی هخامنشی و لزوم سلطنت در ایران*، اهواز: چاپ حافظ.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶)؛ *ما و مدرنیت*، تهران: صراط.
- آقاخان کرمانی، عبدالحسین میرزا (۱۳۲۶ق)؛ *آئینه سکندری*، بی‌جا، بی‌نا.
- آقاخان کرمانی، عبدالحسین میرزا (۲۰۰۰)؛ *سه مکتوب*، به کوشش بهرام چوبینه، بی‌جا: نیماورلیج.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴)؛ *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: دانشگاه امام صادق و سمت.
- اسفندیار، کیخسرو (۱۳۶۲)؛ *دبستان مذاهب*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، ج ۲، تهران: کتابخانه طهوری.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷)؛ *هویت ایرانی به سه روایت*، ترجمه حمید احمدی، بخارا، ش ۱۳، صص ۱۰۹-۱۲۷.
- اعتماد مقدم، علیقلی (۱۳۴۸)؛ *شاه و مردم بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)؛ «آغازنامه آینده»، *مجله آینده*، ش ۱، تیرماه.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۴ق)؛ *دوره مختصر تاریخ ایران پنجم و ششم ابتدایی*، تهران: مطبعه سعادت.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۷۵)؛ «رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران (بررسی دیدگاه‌های روزنامه کاوه)»، در کتاب *سروش*، تهران: سروش.
- ----- (۱۳۸۴)؛ *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران: نی.
- امانت، عباس (۱۳۷۷)؛ «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران: جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان»، *ایران‌نامه*، ش ۶۵، صص ۵-۵۴.
- اوزکریمی، اواموت (۱۳۸۳)؛ *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹)؛ *تاریخ‌نگاری در سده بیستم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
- برک، پتر (۱۳۸۹)؛ *تاریخ فرهنگی چیست؟*، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۸۲)؛ *پیروزی‌ها و رنج‌های نوسازی مستبدانه در ایران؛ رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، گردآورنده استغفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، جامی.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۸۹)؛ *تراشیدم پرستیدم شکستم*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰)؛ *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- ----- (۱۳۸۳)؛ «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *ناقد*، ش ۲، صص ۱۳-۳۰.
- بلک، جرمی و دونالد م. مک رابلد (۱۳۹۰)؛ *مطالعه تاریخ*، ترجمه محمدتقی ایمان‌پور، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۸)؛ *سیک‌شناسی*، جلد سوم، تهران: زوار.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۱)؛ «تاریخ‌نگاری و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۴، صص ۱۹-۵۸.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)؛ *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: مرکز.
- پوردوود، ابراهیم (۲۵۳۵)؛ *فرهنگ ایران باستان*، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) (۱۳۴۱)؛ *ایران باستان*، کتاب اول، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۱)؛ «تاریخ‌نگاری آکادمیک»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۷۲، صص ۸-۱۹.
- توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۸۲)؛ *تجدد بومی و بازانندیشی تاریخ*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جمشیدی، فرانک و زهیر صیامیان گرجی (۱۳۹۱)؛ «جدال میان روایت و واقعیت در تاریخ‌نگاری»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، تیرماه، ش ۷۰، صص ۲۵-۳۱.

- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵)؛ *پی‌یر بوردیو*، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشان، تهران: نشر نی.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۱)؛ «گفت‌و‌مان هویت ملی در تاریخ‌نگاری کسروی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۱۴، صص ۵۹-۹۸.
- خاتمی، احمد (۱۳۸۰)؛ *تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت*، جلد ۲، تهران: پایا.
- داوری، رضا (۱۳۶۵)؛ *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌های اسلامی.
- دوران‌ت، ویل (۱۳۶۸)؛ *تاریخ تمدن*، ج ۵، ترجمه صفدر تقی‌زاده و ابوطالب صارمی، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- دوران‌ت، ویل و آریل (۱۳۶۸)؛ *درآمدی بر تاریخ تمدن*، ترجمه احمد بطحایی و خشایار دیهیمی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دهقانی، رضا (۱۳۹۰)؛ «هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری محلی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲، ش ۴، صص ۱۱۵-۱۴۰.
- رابینسن، پیس، اف. (۱۳۸۹)؛ *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۸۹)؛ «ما و تاریخ‌نگاری جدید»، *ماهنامه سوره*، ش ۴۸ و ۴۹، صص ۲۲۸-۲۳۱.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۹)؛ «مکاتب تاریخ‌نگاری معاصر»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۵۲، صص ۲۴-۳۳.
- رضا، عنایت‌الله (۲۵۳۵)؛ *پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان*، شورای عالی فرهنگ و هنر.
- ریشار، یان (۱۳۷۹)؛ *تاریخ‌نگاری مدرن در ایران، ایران و مدرنیته*، رامین جهاننگلو، تهران: نشر گفتار.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۱)؛ «شیوه تاریخ‌نگاری در کتاب ایران باستان مشیرالدوله»، *راهنمای کتاب*، س ۱۵، ش ۱۰، صص ۱۱-۱۲.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)؛ *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- ----- (۱۳۷۹)؛ *دو قرن سکوت*، تهران: سخن.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۶)؛ *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، ج ۲، تهران: نشر دنیای کتاب.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)؛ *ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)*، به تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۱)؛ *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سو، آلوین، ی. (۱۳۸۶)؛ *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شوهانی، سیاوش (۱۳۹۱)؛ «برآمدن تاریخ‌نگاری آکادمیک»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۷۲، صص ۲۶-۴۰.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۴)؛ *تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن*، شورای عالی فرهنگ و هنر.
- ----- (بی‌تا)؛ *شاهنشاه در تاریخ و ادب ایران*، تهران: انتشارات هنرهای زیبای کشور.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)؛ *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- غلامرضا جمشیدیها و وحید شالچی (۱۳۸۷)؛ «هرمنوتیک و مسأله تاریخ‌مندی فهم انسانی»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، س ۱، ش ۴، صص ۱۶۰-۱۸۲.
- فراید، ادموند ب. (۱۳۸۵)؛ «تاریخ‌نگاری و روش‌شناسی تاریخی»؛ *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، *همینتون و دیگران*، ترجمه هاشم آغاچری، تهران: کویر.
- فروغی، ذکاء‌الملک (۱۳۰۹)؛ *تاریخ مختصر ایران (مخصوص سال سوم و چهارم ابتدایی)*، تهران: شرکت مطبوعات.
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲)؛ *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، مشهد: نوند.
- قمری، داریوش (۱۳۸۰)؛ *تحول ناسیونالیسم در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کاتم، ریچارد، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر، ۱۳۷۸.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)؛ *صادق هدایت از افسانه تا واقعیت*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: طرح نو.

- کار، ای.اچ. (۱۳۴۹): *تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- کالینگوود، آر.جی. (۱۳۸۵): *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.
- کرمانی، ناظم لاسلام (۱۳۸۴): *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۵۶): *زبان پاک*، تهران: تکثیر.
- (۱۳۷۶): *قیام شیخ محمد خیابانی*، با مقدمه همایون کاتوزیان، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۷۷): *در پیرامون تاریخ*، به کوشش عزیز علیزاده، تهران: فردوس.
- کوزر، لوئیس و برنارد لوئیس (۱۳۷۸): *نظریه های بنیادی جامعه شناسختی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- گرگورسونی، رونالد (۱۳۸۳): *تاریخ، دایره المعارف ناسیونالیسم*، تهران: وزارت امور خارجه، صص ۲۷۵-۳۰۰.
- گوینو، آرتور دو (بی تا): *تاریخ ایرانیان*، ترجمه ابوتراب خواجه نوریان، چاپ شرکت مطبوعات.
- ماتی، رودی (۱۳۸۲): *آموزش و پرورش در دوره رضاشاه؛ رضاشاه و شکل گیری ایران نوین*، گردآورنده استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ناقب فر، جامی.
- مالکوم، سرجان (۱۳۶۲): *تاریخ ایران*، ترجمه مبرزا اسماعیل حیرت، تهران: انتشارات یساولی.
- مجتبایی، فتح الله (۱۳۶۷): «آذرکیوان»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۴۷-۲۵۹.
- محمدی، ذکراالله (۱۳۸۲): «هویت ملی در تاریخ نگاری مشیرالدوله»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۲، صص ۱۲۹-۱۵۲.
- میشل بنتلی (۱۳۸۲): «تاریخ نگاری عهد روشنگری»، ترجمه علیرضا ملاتی توان، *رشد آموزش تاریخ*، س ۵، ش ۱۳، صص ۲۶-۳۱.
- ناصر، ناطق (۱۳۶۴): *ایران از نگاه گوینو*، انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار.
- وسمه گر، سیدرضا (۱۳۹۰): «تاریخ نگاری فایده گرایانه و ایدئولوژیک»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۶۴، صص ۲۷-۳۲.
- وطن دوست، غلامرضا و سیمین فصیحی و زهرا حامدی (۱۳۸۸): «نمودهای ناسیونالیسم در کتاب های درسی تاریخ دوره پهلوی»، *تاریخ نگری و تاریخ نگاری*، س ۱، ش ۱، صص ۱۸۱-۲۰۵.
- وینسنت، اندور (۱۳۷۱): *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هابزبام، ای.جی. (۱۳۸۲): *ملت و ملی گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، مشهد: نشر نیکا.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴): *خاطرات و خطرات*، تهران: کتابفروشی زوآر.
- هیوز، مارنی و وارینگتن (۱۳۸۶): *پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ*، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
- یاسمی، رشید (۱۳۱۵): *تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی*، تهران: چاپخانه شرکت مطبوعات.
- یروفه یف، آ. (۱۳۶۰): *تاریخ چیست*، ترجمه محمد تقی زاد، بی جا، بی نا.
- Adamiyat, fereydon (1971); "Problems in Iranian historiography, translated by thomas m.ricks", *Iranian Studies*, Vol. 4, No.4, PP 131-156.
- Amanat, abbas (2013); *Historiography Pahlavi period*, Encyclopædia Iranica, Furay, conal and Michael j. salevouris, 2000, the metods and skills of history;a practical guide, harlan Davidson.
- Sills, david (1972); *International Encyclopedia of the Social Science*, Volum II, NewYork, the mcmillan company and free press.
- Tyson, lois (1999); *Critical theory today: A user-friendly guide*, Newyork and London: garland publishing.
- Zia-ebrahimi, reza (2011); "Self-orientalization and dislocation:The use and abuse of the Aryan discourse in iran", *Iranian studies*, Vol. 44, num 4, july.